

ارزیابی این شخص که از راه اهمیت درس تجربه انجام دادم: اگر روشنگر تار یا با ملاتاریا همدستی نمی کرد، استبداد وابسته بازسازی نمی شد.

به تازگی آقای بهزاد نبوی مقاله ای نوشته است. توضیح او درباره پوله را با این فصل از کتاب گاری سیک مقایسه کنید، از واقعیت، انسان که روی داده است، آگاه خواهید شد.

جمشید هاشمی بیاد می آورد که مرکز اصلی فشار در امریکا بود: سیروس هاشمی در اواسط ژانویه، در هتل شری ندرلاند Sherry Netherland نیویورک، جلسه ای با شرکت کسانی از تیم تحویل و تحول ریاست جمهوری ریگان و نمایندگان ایران و یک اسرائیلی ترتیب داد. در این جلسه، به ایرانیان گفته شد: اگر در ۲۰ ژانویه گروهانها آزاد نشوند، "معامله بی معامله". جمشید می گوید این پیام جمهوریخواه ها را شخص ریچارد آلن به ایرانیها ابلاغ کرد. (آلن می گوید مسافرتی به نیویورک نکرده است و تا روز انجام مراسم سوگند در واشنگتن بوده است) یک مقام ارشد گمرک امریکا که آن ایام از نزدیک با سیروس هاشمی کار می کرد، نیز، گفت: در آن روزها میان جمهوریخواه ها و ایرانیها تماسها برقرار بودند و پیامی چنین به ایرانیها ابلاغ شد. امرهای واقع شناخته، بر این امر دلالت می کنند که فشار از امریکا وارد آمده است: جمهوریخواه ها سخت نگران بودند که مبادا مشکل گروهانها را به ارث ببرند. ریگان خود دو نوبت، در علن، خواست ایران بحران گروهانها را پیش از آغاز زمامداری او، حل کند. گزارشهای معتبر براینند که کیسی و میز با سیروس هاشمی رابطه داشته اند و او که جلسه نیویورک را ترتیب داده بود، بر پایه منظمی با ایران رابطه داشت.

برگردیم به تهران، در ۱۷ ژانویه، بنی صدر به خمینی نامه نوشت: « این موافقتنامه ننگین است. تسلیم خفت باری است و در تاریخ بنام شما می ماند. از امضاء شدن آن جلوگیری کنید.» پاسخی از خمینی شنیده نشد. ۱۲ روز بعد از آن، بنی صدر سفیر الجزایر را سرزنش کرد که چرا الجزایر واسطه عقد قراردادی، برای ایران تا اینحد زیانبخش، شده است؟ سفیر در جا پاسخ داد: تقصیر از ما نبود. ما واسطه توافق با کارتر بودیم. واسطه معامله دیگر، معامله ای که بهشتی و رفسنجانی با ریگان کردند نبودیم.

در آغاز گروهانگیری، حدود ۱۲ میلیارد دلار پول ایران توقیف شد. بلحاظ قید و بندهای حقوقی و قضائی، ۸ میلیارد آن قابل پرداخت به حساب ایران، بهنگام آزاد شدن گروهانها بود. وقتی گروهانها آزاد شدند، این پول به این ترتیب تسهیم شد:

- * ۳/۶۷ میلیارد دلار بابت وامهایی که بانکهای امریکا به ایران پرداخته بودند، برداشت شد.
- * ۱/۴۲ میلیارد دلار به حساب تضمین مطالبات امریکائیان از ایران، ریخته شد.
- * ۲/۸۸ میلیارد آن به ایران بازگردانده شد.

افزون بر این، از ۲/۲ میلیارد دلار که در قید دعاوی بود که به دادگاه ها تسلیم شده بودند، یک میلیارد به حساب مخصوص واریز می شد. به دعاوی، در یک دادگاه بین المللی رسیدگی می شد و مطالبات شهروندان و شرکتهای امریکائی که ثابت می شدند، از این حساب پرداخت می گشتند.

توضیح: بیاد بیاورید که نویسنده کتاب نوشته بود این وامها از طریق طرح دعوا در دادگاه ها قابل وصول نبودند.

ایران دیگر حتی از توقیف خارج شدن قطعات یدکی و تجهیزات نظامی را مطالبه نمی کند!

دست آخر، ایران حدود ۴ میلیارد دلار، یعنی یک سوم از پولش را، پس گرفت. دو سوم آن را در ازاء گروهانگیری از دست داد. یعنی در ازاء هر گروهان، ۱۵۰ میلیون دلار خسارت پرداخت. بابت هر گروهان، روزانه ۳۰۰ دلار! اما زبانی بزرگتر از این به ایران وارد آمد: در ماههای سپتامبر و اکتبر، پزیدنت کارتر پیشنهاد کرد قطعات یدکی و تجهیزات نظامی ایران را آزاد کند. اما ایران، بعد از اظهارات ۲۱ اکتبر خمینی، آنها را نخواست. موضوع اسلحه، از ۴ نوامبر تا ۲۰ ژانویه، در مذاکرات هیچ بمیان نیامد. با وجود آنکه در ۲۸ اکتبر، کارتر اظهار کرد آماده است تمامی تجهیزات نظامی ایران را از توقیف خارج کند و با وجود اینکه ایران در جنگ بر سر حیات ملی خود بود، چه پیش آمد و چرا ایران اسلحه و قطعات یدکی خود را نمی خواست؟ در موافقتنامه الجزیره، هیچ اشاره ای به این اسلحه و تجهیزات و قطعات، نیست و تا این زمان، ۱۹۹۱، هنوز در امریکا، بحال توقیفند!

ایرانیها چرا تن به این زیان بزرگ دادند؟ آنها نسبت به امور مالی لاقید نبودند. احتمالاً می پنداشتند بیشتر از آنچه از دست می دهند، از ریگان باز می ستانند. اما اگر ریگان، توافقی را که آنها با کیسی بعمل آورده بودند، از یاد می برد، چه؟ قدر مسلم، پوکر بازی کرده بودند و امیدی جز این نداشتند که ریگان بوعده ها وفا کند.

توضیح: این اول بار و آخر بار بود که سازش کنندگان بابت گروگانها غرامتی چنان سنگین پرداختند. اسلحه و قطعات یدکی را نیز نخواستند زیرا امیدشان این بود که در ایران کار رئیس جمهوری را می سازند و با اسلحه کافی که دستگاه ریگان در اختیارشان می گذارد، بر عراق چیره می شوند.

سالی بعد، احساس فریب بشدت آزارشان می داد. ریگان جز به اندازه ای که بتوانند جنگ را ادامه بدهند، اسلحه و مهمات نمی داد. این اسلحه و مهمات را نیز از طریق اسرائیل می داد. گروگانگیری و عملیات انتحاری در بیروت، واکنشهای این احساس فریب بودند.

چه برای کجا؟

موافقت نامه الجزایر، به امضای دو طرف رسید. ریختن پول به چند حساب خاص شروع شد. به نظر می رسید برای کارتر، آن فرصت باقی می ماند که بعنوان رئیس جمهوری از گروگانهای آزاد شده، استقبال کند. در آخرین لحظه، ایران ایرادی درباره یکی از حسابها گرفت و رفع این ایراد، یک روز وقت برد.

سرانجام، ساعت ۸ و ۴ دقیقه صبح روز ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱، نقل و انتقالهای بانکی به انجام رسیدند و دولت الجزایر گواهی های وصول را برای ایران فرستاد. همه کارها انجام گرفتند و دیگر ایراد رفع نشده ای نماند. پس باید گروگانها در ریاست جمهوری کارتر آزاد می شدند. اما تهران به مدت ۳ ساعت سکوت مطلق کرد. تا ساعت ۱۲ و ۵ دقیقه، وصول گواهیها را اعلان نکرد. یعنی تا چند دقیقه بعد از شروع مراسم ادای سوگند. ۳۰ دقیقه بعد، دو هواپیمای الجزایری که از روز پیش در فرودگاه مهرآباد، آماده بود، به پرواز درآمد و گروگانها، همه در آن بودند. وقتی هواپیماها فضای ایران را پشت سر گذاشتند، پرزیدنت ریگان، نخستین بیان رسمی ریاست جمهوری خود را کرد: «گروگانها آزاد شدند».

جای هیچ شک نیست که ایرانیان زمان بندی کرده بودند آنچنانکه گروگانها همزمان با آغاز زمامداری ریگان آزاد شوند. زمان بندی آنقدر دقیق بود که هیچ نمی توان آن را به تصادف نسبت داد. در آن ساعات پر تنش، ناظران حاضر در تهران، گزارش می کردند که پاسدارها به ساعت های خود نگاه می کردند تا ببینند لحظه ای که باید اجازه پرواز بدهند، کی می رسد؟ رفتار ایران واپسین دهن کجی به کارتر تلقی شد و کم بودند کسانی که می دانستند این رفتار بر وفق توافقی بعمل آمد که ماه ها پیش ویلیام کیسی بانجام رسانده بود.

وقتی انتخابات به انجام رسید و ریگان برنده شد، ایران بخش بزرگی از قدرت معامله را از دست داد. وقتی گروگانها به خانه باز گشتند، ناتوانی ایران باز هم بیشتر شد. ریگان بیشترین سود سیاسی را کرد و از هیجان و شادمانی ملی فزونترین بهره را برد. در ماه دسامبر، ایرانیان را "بر بر" خواند و گفت مبارزه با تروریسم در رأس برنامه هایش قرار دارد. با وجود سود بزرگی که موافقتنامه الجزیره برای امریکا داشت، بسیاری از اطرافیان ریگان، معامله با تروریستها را شرم آور می دانستند و نظر می دادند که نباید آن را اجرا کرد ...

ریگان گفته بود با تروریستها مذاکره نخواهد کرد. به گروگانگیران درسی سخت عبرت آموز خواهد داد و بهنگام زمامداری، مذاکره نکردن با تروریستها را اصلی از سیاست حکومت خویش قرار داد. با وجود این:

تنها سلاح ایران:

با آزاد شدن گروگانها، تنها سلاحی که در دست ایران ماند، سلاح تهدید حکومت ریگان به افشای سازش پنهانی بود. اما اگر ایرانیها پرده از سازش بر می داشتند، برای خود آنها همانقدر ویرانگر بود که برای ریگان و حکومت او بود. بخصوص که اسرائیل هم در انجام معامله پنهانی و هم بعنوان واسطه فروش اسلحه به ایران نقش اساسی داشت. افشای معامله، در ایران عصیان بر می

انگیخت. هنوز افشا نشده، بقول بنی صدر، بهزاد نبوی بخاطر موافقتنامه پر زبانی که امضاء کرده بود، نسبت به جان خود بیمناک بود.

بیشتر از ترس افشا شدن راز پنهان، موقعیت ایران بود که نگرانی می آورد. ایران در جنوب مرزهای اتحاد شوروی، بزرگ ترین و پرجمعیت ترین کشور نفت خیز بود و با توجه به توسعه طلبی اتحاد شوروی و میلش به دستیابی به آبهای گرم، نمی شد به ناتوانی آن، رضا داد. از سوی دیگر، اسرائیل مصمم بود حتی در صورت تحریم امریکا، به ایران اسلحه بدهد و ریگان نمی خواست از آغاز، روابط امریکا را با اسرائیل بحرانی کند.

با وجود این، وقتی ریگان در ۲۳ ژانویه از زبان ریچارد آلن مشاور امنیتی خود شنید نویسنده زن امریکائی، سینتیا دیر Cynthia B. Dwyer، همسر دوست آلن، در زندان ایرانیها است، گفت: «به ایرانیها بگویند (تا وقتی «دیر» آزاد نشده) معامله بی معامله!». پیام ریگان به ایران ابلاغ شد و اثری قاطع بخشید. نه تنها دیر در ۱۰ فوریه آزاد شد، بلکه زن ایرانی - امریکایی کارمند رکول اینترنشنال Rockwell International و دو کشیش انگلیسی نیز آزاد شدند. اینان، همه، به جاسوسی متهم بودند. یک هفته بعد از آزاد شدن دیر، حکومت امریکا اعلان کرد که موافقتنامه الجزایر را به تمامه اجرا خواهد کرد.

ریچارد آلن، بعدها، گفت: قصد ریگان از "معامله" قسمتهای انجام نشده موافقتنامه الجزیره بوده است. شاید چنین باشد. اما پیام از مجاری دیپلماتیک به ایران ابلاغ نشد. در شورای امنیت ملی، یک میز مخصوص خاورمیانه وجود داشت و متصدی آن، هنوز من بودم. از این پیام هیچ ندانستم. مقامهای کلیدی وزارتخانه که باید این پیام را از راه سوئیس یا آلمان، یا الجزایرها یا مجاری ممکن دیگر به ایران ابلاغ کنند، هیچگاه از پیام و چگونگی رسیدنش به تهران، آگاه نشدند. این پیام، یک پیام معمولی نبود. این نخستین ارتباط مهم میان حکومت ریگان با ایران، آنهم پس از ماجرای گروگانگیری بود.

طرح چند سؤال جا دارد: اگر قصد ریگان این بوده است که اگر «دیر» آزاد نشود، حکومت او باقی مانده موافقتنامه الجزیره را اجرا نمی کند، چرا آن را از طریق مجاری نفرستاد که موافقتنامه الجزیره با استفاده از آنها، به سامان رسید؟ در روزهای اول حکومت ریگان، چه مجرائی میان آن و ایران وجود داشت که نه شورای امنیت و نه وزارت خارجه، از وجودش آگاه نبود؟ ارتباطات با تهران بسیار مشکل بود. بیش از یک سال وقت صرف شد تا وسائل مطمئن و راه امن برای رساندن پیام به تهران، تدارک شوند. جای تعجب دارد که حکومت ریگان، توانسته باشد پیامی به این اهمیت را، بدون استفاده از مجاری برقرار شده، به ایران برساند. پس این حکومت مجاری ارتباط خاص خود را با ایران داشته است و این مجاری در زمان فعالیتهای انتخاباتی برقرار شده است.

توضیح: با آنکه موافق قانون اساسی، موافقتنامه ها با دولتهای خارجی را رئیس جمهوری باید امضاء می کرد، رئیس جمهوری ایران موافقتنامه الجزیره را ندید و امضاء نکرد و بطریق اولی، از پیام ریگان نیز آگاه نشد.

در ۲۸ ژانویه، الکساندر هیک، وزیر خارجه، نخستین کنفرانس مطبوعاتی خود را برگزار کرد. از او درباره تروریسم و رابطه با ایران و فروش اسلحه پرسیدند. وی تمامی تقصیر را بگردن شورویها انداخت و کوشید بر نقش ایران در تروریسم بین المللی تأکید نکند و گفت: آینده روابط دو کشور، بستگی به رفتار ایران دارد. اما پاسخ او درباره فروش اسلحه، نه دو پهلو بود و نه ابهام داشت: «هیچ اسلحه ای، تحت هیچ عنوان به ایران فروخته نخواهد شد».

وقتی هیک این اظهارات را می کرد، اسرائیل فروش اسلحه را تدارک دیده بود. فروشهای کوچک، بلافاصله بعد از آزاد شدن گروگانها، انجام گرفته بودند. ساموئل لویس Lewis، سفير امریکا در اسرائیل، موضوع را با بگین در میان گذاشت و بگین گفت: با آزاد شدن گروگانها، ممنوعیت فروش دیگر محلی ندارد.

لویس گفتگو را به واشنگتن گزارش کرد. مقامهای رسمی وزارت خارجه به او دستور دادند به این فروشها اعتراض کنند. اما در همان حال، طرف های تماس او در اسرائیل، به او گفتند فروشها با موافقت واشنگتن بعمل می آیند. هیک، در دو سفری که در ۱۹۸۱ به خاورمیانه کرد، موضوع را بطور خصوصی، با اسرائیلی ها مورد گفتگو قرار داد. بدینسان، امریکا، بطور رسمی، مخالف فروش اسلحه بود اما هیک هیچگاه برای متوقف کردنش، وارد عمل نشد.

یک مقام عالیتر به کاخ سفید در دوره ریگان گفت: در ۱۹۸۰، بعد از بحث ها که میان مک فارلین، که آن زمان، عضو دفتر هیک بود، با داود کیمچی، معاون وقت موساد، بعمل آمدند، هیک فروش اسلحه به ایران را تصویب کرد. در طول دسامبر ۱۹۸۱، کیمچی در سه نوبت محرمانه با مک فارلین، در ژنو و واشنگتن و بیت المقدس، دیدار و گفتگو کرد. قصد او این بود که تدابیر لازم برای

مخفی نگاهداشتن این فروشها به اجرا گذاشته شوند. مک فارلین، خود، گفت: او "بطور کلی"، از فروشهای اسلحه در ۱۹۸۱، اطلاع داشته است اما انکار کرد که آن را تصویب کرده باشد. داوید ساترفیلد Saterfield، افسر وزارت امور خارجه، که آن زمان، مسئول میز اسرائیل در وزارتخارجه بوده است، سالها بعد، تأیید کرد که هیگ به اسرائیلیها گفت: "علی الاصل" [با فروش اسلحه به ایران] موافقت داریم. اما امریکا، پیش از هر فروش باید با فهرست فرآورده هائی که به ایران فروخته می شود، موافقت کند. یک مقام ارشد وزارت دفاع می گوید: کمی بعد از روی کار آمدن ریگان، از طرف هیگ درباره فروش مقادیر مهم اسلحه به ایران، از ما پرسیدند. اما دیگر هیچ اطلاعی ندادند و او از تصمیم نهائی بی اطلاع است. ژنرال آوراهاام تمیر Avraham Tamir، مقام ارشد وزارت دفاع اسرائیل، خود دست اندر کار این فروشها بوده است. او می گوید هیگ بعد از گفتگو با آریل شارون، وزیر دفاع اسرائیل در ۱۹۸۱، بصراحت با فروش اسلحه به ایران موافقت کرد. در ۱۹۸۲، موشه آرن Arens، سفیر اسرائیل در امریکا، فروش اسلحه به ایران را، با موافقت امریکا تصدیق کرد. وی به روزنامه بوستون گلاب Boston Globe گفت: نه تنها امریکا از فروش اسلحه به ایران اطلاع داشت، بلکه فروشها، به تصویب مقامات عالی حکومت امریکا می رسیدند. هیگ تکذیب می کند که به صراحت با فروش اسلحه موافقت کرده باشد. اما تکذیب نمی کند که اسلحه بفروش رسیده است. او می گوید: « اگر اسلحه بفروش رسیده است، به یمن حسن خدمت مقامی در کاخ سفید بوده است.»

چرا اسلحه از راه اسرائیل به ایران فروخته می شدند؟

امریکا تحریم فروش اسلحه به ایران را لغو نکرده بود. بدینخاطر بود که اسلحه از راه اسرائیل به ایران فروخته می شدند. دادن اجازه فروش اسلحه به اسرائیل احتمالاً نخستین قانون شکنی حکومت ریگان بوده و فردای رسیدن به حکومت انجام داده است. بنا بر گفته یک مقام اطلاعاتی ارشد، بلافاصله بعد از آزاد شدن گروگانها، اسرائیل معادل ۳۰۰ میلیون دلار به ایران تجهیزات نظامی فروخت. یک مقام ارشد اسرائیلی می گوید: اسلحه و تجهیزات امریکائی که اسرائیل به ایران می فروخت، قطعات اف - ۴ تانکهای ام - ۴۸ و ان - ۱۱۳، به مبلغ ۲۴۰ میلیون دلار، بودند.

ویلیام نورث روپ Northrop، افسر اطلاعاتی اسرائیل، تحت قسم، گفت: در ۱۹۸۱، اسرائیل معادل ۲۴۰ میلیون دلار تجهیزات به ایران فروخت. به سفیر امریکا اطلاع داده شد و به اسرائیل گفته شد امریکا تجهیزات فروخته شده را جانشین خواهد کرد. عاملان فروش اسرائیل عبارت بودند از: آندره آس جنی Jenni، یک سوئیسی و یان اسمالی Ian Smalley، یک تبعه انگلیسی. و عامل خرید از سوی ایران، حیدری بود.

یک هواپیمای آرژانتینی، ۱۲ بار، از تل آویو به تهران، از راه لارناکا در قبرس، به ایران تجهیزات نظامی برد. بار اول، در ۱۱ ژانویه ۱۹۸۱ و بارهای بعدی در ۱۴ و ۱۸ ژوئیه انجام گرفتند. سومین بار، در مراجعت از تهران، در شرائط مرموزی توسط نیروی هوایی شوروی ساقط شد.

سرهنگ دهقان، معاون لوجیستیکی وزارت دفاع ایران، در ماه های اول زمامداری ریگان خرید اسلحه از اسرائیل را سامان می داد. در ژوئیه ۱۹۸۱، وی قراردادی برای خرید اسلحه و تجهیزات نظامی با یعقوب نیمرودی (وابسته نظامی اسرائیل در ایران در دوره شاه و همان اسرائیلی که در ماجرای ایرانگیت نقش فعالی داشت)، به مبلغ ۱۳۵ میلیون دلار، امضاء کرد. توضیح: کمی پس از این، آقایان احمد خمینی و صادق طباطبائی به وزارت دفاع رفتند. یک روز بعد از جلسه طولانی که با حضور این دو در وزارت دفاع تشکیل شد، سرهنگ دهقان دستگیر و محاکمه و محکوم شد. رئیس جمهوری ایران که تصریح می کند که قراردادهای عمده فروش اسلحه و تجهیزات نظامی، از ماه مارس ۱۹۸۱ شروع شد. کسانی که در عقد این قراردادها شرکت کرده اند این تاریخ را تأیید می کنند. بعضی از اسناد این قراردادها نیز، در مارس ۱۹۸۴ منتشر شده است.

توضیح: پس نوشته های دو مجله نیو ریپابلیک و نیوزویک مبنی بر اینکه بنی صدر در ۱۹۸۲ برای اولین بار از سازشهای پنهانی سخن گفت، دروغ آشکاری است. بنی صدر زودتر از ۱۹۸۴ نیز درباره این سازشها گفته و نوشته است. واسطه معامله ماههای اول، جمشید هاشمی بوده است که با نام هاشمی بلالیان فعالیت می کرده است.

وقتی اسلحه از اسرائیل به ایران جریان یافتند، جک مونتانس، خلبان فرانسوی نیز، در ماه ژوئن، اجازه یافت ایران را ترک گوید. رفقای او از راه لطف به حیدری در اواخر سال ۱۹۸۰ آزاد شده بودند.

و مدارک و بیانات حاکی از آنند که اسرائیل تنها مجرای فروش اسلحه و تجهیزات امریکائی به ایران نبوده است: فروشندگانی که به انبار اسلحه ناتو دسترسی داشته اند نیز، به ایران اسلحه و تجهیزات می فروختند. ویلیام هرمن تاجر اسلحه امریکائی به هنگام ورود ریگان به کاخ ریاست جمهوری در ژانویه ۱۹۸۱، در تهران بوده و با حمید نقاشان که مأمور خرید برای سپاه پاسداران بود، دیدار کرده است. نقاشان به او گفته است تصمیم به آزاد کردن گروگانها، در اکتبر ۱۹۸۰، در پاریس، گرفته شد. در عوض، ایران امکان یافت اسلحه و تجهیزات نظامی بخرد. در سالهای بعد نیز، که وی با نقاشان دیدار می کرد، نقاشان به او می گفت ایران، از انبارهای سلاحها و تجهیزات ناتو، خرید می کند. هرمن می گوید: از منابع خاص خود تأیید گرفت که اسلحه و تجهیزاتی که از انبار ناتو خریداری می شوند، از بلژیک و هلند به ایران فرستاده می شوند.

عارف دورانی می گوید: مدارک در بلژیک وجود دارند که گواهی می دهند مبالغی اسلحه و تجهیزات از انبارهای ناتو به ایران فروخته شده اند. او می گوید: امریکا، از نو، این انبارها را پر کرد. و نیز می گوید: خود انبارهای ناتو در پایگاهش در پرتغال را بازرسی کرده و پاسداران را که در بیرون آن به انتظار او بوده اند، از اسلحه و تجهیزاتی که بکار ایران می آمده اند، آگاه کرده است ... دورانی بیاد می آورد که یکبار ۱۳ هلیکوپتر از طریق زئیر به ایران فروخته شد. منابع دیگر نیز تأیید می کنند که زئیر یکی از کشورهای بود که از طریقشان به ایران اسلحه و تجهیزات می رفتند.

لاوی می گوید: هر چه را از راه اسرائیل نمی توانستند به ایران بدهند، از راه بلژیک می فرستادند. ایرانیها به آنجا می آمدند. آنها را به انبارهای ناتو در فاصله مرزهای آلمان و بلژیک می بردند، و به آنها می گفتند هر چه می خواهید انتخاب کنید و بلژیکها آنها را به ایران می فرستادند.

برادران هاشمی نیز بخشی از کار را بر عهده داشتند. بنابر مدارک گمرک امریکا، در ۴ فوریه ۱۹۸۱، رضا هاشمی با یک تاجر اسلحه در انگلود Englwood در نیوجرسی، برای خرید تجهیزات رادار و هواپیماهای جنگی وارد گفتگو می شود. وی خواهان والکی تاکی موشکهای زمین به هوا، آرپی جی ۷ و خمپاره اندازه‌های ۶۰ و ۸۵ میلیمتری می شود. در نیمه فوریه، بعضی از این اسلحه‌ها به مقصد قلابی سوئیس خریداری می شود. بنا بر همین مدارک، در ماه ژوئن، رضا و جمشید لوله کلیسترون که جزء اساسی رادار است برای ایران می خرند. یک ماه بعد، آنها یک فروند C-۱۳۰ می خرند. اما در فرودگاه لندن لو می رود و معامله باطل میشود.

تازه می فهمند که برادران هاشمی تحت نظرند:

با آنکه برادران هاشمی هر روز بر فعالیتهای خود در خرید اسلحه و تجهیزات نظامی برای ایران، می افزودند، در ۱۳ فوریه، ناگهان از تحت نظر خارج شدند. در اواسط فوریه، بنا بر رویه، از کاخ سفید تقاضا می شود با وسعت دادن به دایره تجسس در فعالیتهای برادران هاشمی موافقت شود. بعد از یک ماه که از عمر حکومت می گذرد، تازه دستگاه ریگان متوجه می شود که سیروس هاشمی، بشدت، تحت نظر است. کاخ سفید دستور می دهد او را از تحت نظر خارج کنند. با آنکه برادران هاشمی گرم خرید غیرقانونی اسلحه برای ایران بودند، جالب است بدانیم چرا کاخ سفید دستور حکومت کارتر را لغو کرد. یکی از واسطه‌های آنان با ایران، مردی که دو ماه پیش از آن، ادموند میز در خانه اش شام خورده بود، تحت نظر شدید اف. بی. آی، آنهم بعنوان "عامل یک قدرت خارجی"، و نیز، تحت تعقیب گمرک امریکا، بخاطر فروشهای غیرقانونی اسلحه به ایران، بوده است.

سیروس هاشمی بود که نخستین تماسها را میان کیسی و ایران برقرار کرد. او بود که یک رشته دیدارها در مادرید، در ماه‌های ژوئیه و اوت ۱۹۸۰، ترتیب داد و نخستین توافقها در این دیدارها حاصل شدند. و این سیروس هاشمی بود که نخستین محموله نظامی را، در اواخر ۱۹۸۰، با کشتی، از اسرائیل به ایران فرستاد. او از شرکت کنندگان در دیدارهای پاریس نیز بود. و باز او بود که، در نیمه ژانویه، دیداری ترتیب داد و در آن، ایران پذیرفت گروگانها را در ۲۰ ژانویه آزاد کند. و احتمال دارد نخستین پیام تهدید ریگان از طریق او به ایران رسیده و سبب آزاد شدن خانم سینیتادیر و چهار غربی دیگر از زندان و بازگشتشان به غرب شده باشد. مکتوم ماندن سر کارهای این مرد برای حکومت ریگان اهمیتی حیاتی داشت. اول کار این بود که او را از تحت نظر خارج کنند، بدینخاطر کاخ سفید دستور داد اف. بی. آی او را بحال خود بگذارد.

حاصل سخن

بدون شک، برنک به منبع فریدی دسترسی داشته است که او را پیش از آن همه، از قول و قرارها و پی آمده‌اشان، آگاه می کرده است. یک نمونه آن، اظهارات او به آژانس اطلاعات وزارت دفاع، در ۳ ژانویه ۱۹۸۶، است. وی اطلاع می دهد که در یادار پویند کستر اجازه فروش ۱۰ هزار موشک تاو به ایران را بدست آورده است. در آن تاریخ، "دستوری" که رئیس جمهوری باید امضاء می کرد، تهیه شده بود. دستوری که اجازه فروش این موشکها را به ایران می داد، در پی گفتگو با آمیرام نیر، مشاور نخست وزیر اسرائیل در مبارزه با تروریسم، تهیه شده بود. پرزیدنت ریگان، "دستورالعمل" را در ۶ ژانویه امضاء کرد. این امر، ماهها بعد، وقتی ماجرا از پرده بیرون افتاد، عنوان اول مطبوعات شد. اما، آن زمان، جز بر شمار اندکی از دست اندرکاران معلوم نبود.

در ۲۳ سپتامبر ۱۹۸۸، در حضور قاضی، برنک، تحت قسم، اظهار کرد: در پاریس و در اواخر ماه اکتبر، یک رشته دیدارها به انتظار او بوده اند. در این دیدارها، ویلیام کیسی، دونالد گرک و یک امریکایی دیگر شرکت کرده اند. برنک می گوید: راپ به او گفته است، جورج بوش نیز در پاریس حاضر بوده است. روکی مونتهین نیوز The Rocky Mountainnews، نسخه ای از شهادت برنک را بدست آورد و در اوائل اکتبر، کمی پیش از انتخابات ریاست جمهوری، منتشر کرد.

۷ ماه بعد، در ۱۲ مه ۱۹۸۹، معاون وزیر دفاع امریکا، توماس او. رورک Thomas O. Rourke، از برنک شکایت کرد که وی در حضور قاضی فدرال، اظهارات دروغ کرده است. این شکایت وقتی بعمل آمد که سنا تازه رسیدگی به صلاحیت گرک را بعنوان سفیر امریکا در کره جنوبی، شروع کرده بود. بنا بر گفته میکائل اسکات Michael Scott، وکیل گرک، پس از اینکه سنا صلاحیت گرک را تأیید کرد، حکومت به برنک این وعده را داد: اگر برنک در دادگاه بگوید که درباره اکتبر سورپرایز دروغ گفته است، حکومت شکایت خود را پس می گیرد و او به زندان نمی رود. برنک نپذیرفت.

محاکمه در ۲۴ آوریل ۱۹۹۰ در پرتلند واقع در اورگان Oregon انجام گرفت. روک دو افسر دواپر سرتی به عنوان شاهد به دادگاه معرفی کرد تا شهادت بدهند جورج بوش از چند هفته پیش تا انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۱۹۸۰، از امریکا بیرون نرفته است. این دو افسر نتوانستند بگویند در کجا انجام وظیفه می کردند و نتوانستند مدرکی بر صحت شهادت خود ارائه کنند. دو تن از منشیهای ویلیام کیسی به دادگاه احضار شدند. از شهادتهای دو منشی، این نتیجه عاید دادگاه شد که کیسی می توانسته است سفری کوتاه به خارج کرده باشد، بدون اینکه این دو از آن اطلاع یافته باشند.

گرک که در سئول به سفارت مشغول بود، به پرتلند آمد و در دادگاه شهادت داد که وی تعطیلات آخر هفته ۱۸ و ۱۹ اکتبر را در بنتنی بیچ - Bethnay Beach، واقع در دیلور Delaware، گذرانده است. بعداً، او شهادت داد که وی در ۲۰ اکتبر، در دفتر کار خود، در شورای امنیت ملی بوده است. در تأیید شهادت خود، عکسی از خود و دخترش در لباس شنا به دادگاه داد و گفت در آن تعطیلات گرفته شده است. مدافع برنک، نظر یک هواشناس را به دادگاه داد حاکی از اینکه این عکس نمی تواند در آن روزها گرفته شده باشد. چرا که هوا سرد و ابری بوده است.

دادگاه ۹ روز طول کشید. شور هیأت منصفه دادگاه ۵ ساعت بطول انجامید و رأی این شد که برنک مجرم نیست. البته رأی دادگاه به این معنی نیست که بوش، کیسی، یا گرک در اکتبر ۱۹۸۰، در پاریس بوده اند. اما به این معنی هست که حکومت امریکا قادر نبوده است به ۱۲ امریکایی عضو هیأت منصفه، ثابت کند اینان در پاریس نبوده اند. در میان تعجب عمومی، وزارت دادگستری امریکا حاضر نشد دفترهای تعیین وقت بوش، کیسی، و گرک را در اختیار داده بگذارد. تصمیم این مقام سرتی باقی ماند و هیچگاه حاضر نشد توضیحی در این باره بدهد.

دو سال بعد از آن، روزنامه نگاری بینه ای جست و گزارشی منتشر کرد حاکی از اینکه در ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰، برنک در پاریس نبوده و در پرتلند بوده است. اما موضوع رسیدگی دادگاه، حضور او در پاریس نبود. شهادت او بر حضور ویلیام کیسی و دونالد گرک و باحتمالی جورج بوش در پاریس و در خدمت سیا بودند خودش بود. نه دفاع شاکلی و نه دفاع برنک، هیچیک برای شناختن گذراندن اوقات برنک و محلهای آنها کوششی بکار نبردند. و در شهادت دادنها، پرسشی و پاسخی در این باره نشد.

این امر، توجه وسائل ارتباط جمعی را نیز به خود جلب نکرد. تنها باری بود که حکومت امریکا، با آمریت و از روی قرار و قاعده می کوشید اتهامهای راجع به اکتبر سورپرایز را رد کند. تمام کسانی که متهم شده بودند، فرصت بی ماندی داشتند خود را از این اتهام مبری کنند. اینان تمامی منابع حکومت امریکا را تحت امر خود داشتند و می توانستند هر گونه سندی را که لازم می شد، بیابند و به دادگاه تسلیم کنند. اما مایه تعجب من و هر کس که جریان دادگاه را از نزدیک تعقیب می کرد، شد که اینان در رد کردن اتهام شکست خوردند.

تا دادرسی، من باور نمی کردم دونالد گرک، یکی از همکاران من در شورای امنیت ملی، در ۱۹۸۰، و مردی که از لحاظ شغلی به او احترام می گذاشتم، با کسان ریگان و بوش همکاری کرده است تا که آزادی گروگانها را به تأخیر بیندازد و این بقصد برکنار کردن حکومتی که او، خود، در خدمتش بود.

گرک، تحت قسم، تکذیب کرد که در این دیدارها شرکت کرده باشد. و وکلای مدافع او، دفتر تعیین وقت او و دفتر مکاتبات شورای امنیت ملی را ارائه کردند که نشان می دادند وی در آن روز، در سفر خارج نبوده است. در روزهایی از ماه ژوئیه که دیدارهای مادرید جریان داشته اند، در دفتر او، کارهای اجتماعی و سفری به ویرجینیا ثبت شده است. در روزهایی از ماه اوت، که دومین دیدارهای مادرید انجام گرفته اند، در دفتر او، بازیهای تنیس یادداشت شده اند. دفترهای تعیین وقت او و همسرش، حکایت از آن دارند که در ۱۸ و ۱۹ اکتبر، آنها به برنتی بیچ رفته اند و یکشنبه به واشنگتن بازگشته اند. دفتر مکاتبات شورای امنیت ملی نشان می دهد که سندی به تاریخ ۲۰ اکتبر از دفتر گرک صادر شده است. این دفتر ادعای گرک را قویاً تأیید می کند. اما سندی غیرقابل رد نیست. زیرا گرک یک افسر اطلاعاتی کارکن شده است و ارزش جعل یک سند را برای ثابت کردن عدم شرکت خویش در عملیاتی حساس، می داند. هیچیک از این سندها به دادگاه ارائه نشدند.

در دادگاهی که یک طرف حکومت ایالات متحده امریکا و طرف دیگر برنک بود، حکومت تنها کافی بود ثابت کند، بوش نامزد ریاست جمهوری و ویلیام کیسی مدیر فعالیتهای انتخاباتی ریگان و دونالد ریگان، عضو شورای امنیت ملی، در پاریس نبوده اند. اگر حکومت از عهده این کار بر می آمد، "اکتبر سورپرایز" را اتهامی پوچ گردانده و برنک را به زندان فرستاده بود. همانطور که برنک خود می گوید:

من با خطر محکوم شدن به ۵ سال زندان و پرداخت ۱۰ هزار دلار جریمه روبرو بودم. برای شخص ورشکسته ای چون من، ۱۰ هزار دلار، یک میلیون دلار می نمود و ۵ سال زندان برای تن بیمار من، تحمل نکردنی بود.

من فکر نمی کردم به فرض محکوم شدن، از زندان زنده بیرون آیم. با وجد این، پیشنهاد معامله را رد کردم. رفتن به دادگاه و گفتن حقیقت را برگزیدم ... ۱۲ عضو هیأت منصفه، مرا از هر ۵ اتهام، تبرئه کرد. به سخن دیگر، رأی دادگاه صد در صد بسود من شد.

بارو برنک به حقایقی که می دانست بدو آن شجاعت را بخشید که در برابر یک مدعی ترسناک بایستد و حکم تبرئه بگیرد. دیوانگی بود اگر دادگاه صرف حرفهای او را دلیل کافی تلقی کند. و نیز بجاست اگر گفته شود هر آنچه او گفته، راست است.

...

برای مثال، وقتی اماره ها بر حضور کیسی در گفتگوهای محرمانه با ایرانیها اقامه شدند، طرفداران او گفتند در آن ایام، وی هرگز از امریکا خارج نشده است.

تا اینکه یکی از پژوهشگران من، خبری را بتاريخ ۳۰ ژوئیه ۱۹۸۰، در نیویورک تایمز یافت. خبر این بود: «یک سخنگوی ستاد انتخاباتی ریگان گفت، ویلیام کیسی گفتگو با گروه طرفدار حق حیات را امروز که از سفر خارج باز می گردد، شروع می کند». از آن پس، انکار کنندگان دم فرو بستند.

کیسی از غده ای سرطانی در سر، در ۶ مه ۱۹۸۷، مرد و دیگر نیست تا درباره نقش خود در ماجرا حرف بزند. با وجود این، چند صحبت علنی درباره گروگانها کرده است که در پرتو تحقیقها، امروز من با دید تازه ای در آنها می نگردم. برای مثال، در ۱۹۸۴، در جریان تحقیقات سنا، وقتی از او درباره دزدیدن اسرار آمیز کتابچه گزارشهای کارتر پرسیدند، وی درباره اطلاعات خود از بحران گروگانها اینطور گفت: «اطلاعات راجع به گفتگوها بر سر آزاد کردن گروگانها، از چند منبع، به من می رسیدند. از جمله از طریق بانکدارانی که با وام هائی که به ایران داده شده بودند و دارائیهای توقیف شده ایران، سروکار داشتند». این امر که کیسی، تحت قسم، می پذیرفت اطلاعات راجع به گفتگوهای که میان حکومت امریکا و حکومت ایران جریان داشتند، از مجاری مختلف، از جمله از درون حکومت و "بانکدارها"، به او می رسیدند، بنفسه، افشاگر است.

چه وقت و چرا هاشمی ها تحت تعقیب قرار گرفتند؟

وقتی حکومت ریگان، در فوریه ۱۹۸۱، سیروس هاشمی را از تحت نظر خارج کرد، اطلاعات و مدارک مهمی درباره خریدهای غیرقانونی اسلحه بدست گمرک امریکا افتاده بود. باستناد آنها، گمرک یکچند از فروشندگان عمده را که طرف معامله رضا و سیروس هاشمی بودند، تحت نظر قرار داد. حتی بعد از آن که اف. بی. آی سیروس هاشمی را بحال خود رها کرد، گمرک وی را

تحت نظر خود نگاهداشت. صبح ۱۲ نوامبر ۱۹۸۱، چند مأمور گمرک، با اجازه بازرسی در دست، وارد دفاتر سیروس هاشمی در نیویورک شدند. و به بازرسی دفاتر، اوراق و مدارک، دفاتر تلفن و تلکس پرداختند.

تا سه سال پس از آن، هیچ امری رخ نداد. برغم وجود اطلاعات و مدارک در دست حکومت و با وجود آنکه برادران هاشمی به خرید غیرقانونی اسلحه و تجهیزات ادامه می دادند، تحت تعقیب قرار نگرفتند.

در ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۴، ادعانه ای دربر گیرنده ۱۸ مورد اتهام فروش غیر قانونی اسلحه به ایران، علیه سیروس هاشمی، صادر شد. دستور توقیف او نیز داده شد. بهنگام صدور ادعانه، سیروس هاشمی در لندن بود. روزی پیش از آن، رابط های پیشین او با سیا، به جمشید هاشمی گفتند بلادرنگ از امریکا بیرون رو. وی بلیط هواپیمائی بمقصد زوریخ خرید و سوار هواپیما شد.

رضا از او بدقبال تر شد. وی در برمودا بود. از آنجا به امریکا آمد وقتی در نیویورک از هواپیما خارج شد، توقیف گشت. رضا زندانی شد. اما وقتی پذیرفت هیچگاه زبان به بیان شرکت خود در عملیات اطلاعاتی و همکاریهایش با دستگاه اطلاعاتی، باز نکند، وی را در بازداشتگاهی نگاهداشتند که بوی امکان می داد بکار خود، بعنوان مهندس تأسیسات، ادامه دهد. وی به دلیل تعهدی که سپرده بود، حاضر نشد درباره رویدادهای سال ۱۹۸۰، حرف بزند.

سیروس هاشمی چند وکیل معتبر گرفت تا از او به این عنوان دفاع کنند که خدمات بسیار باارزشی به حکومت امریکا کرده است. علاوه بر کوششهای قانونی اش، با ویلیام کیسی که حالا رئیس سیا بود، از طریق جان شاهین، نیز تماس گرفت. با آنکه این تماس از این مجرا، مستند است، از محتوای پیامهای سیروس به کیسی در ۱۹۸۵، چیزی دانسته نیست. شاهین، بار دیگر در اوائل ماجرای ایران گیت، رابط سیروس با کیسی شد و از قول او به کیسی خبر داد که ایرانیان در هامبورگ می کوشند به توافقی بر سر آزاد کردن گروگانها در لبنان دست یابند. شاهین، در هفتاد سالگی، به بیماری سرطان، در اوائل نوامبر ۱۹۸۵، مرد. در میان تشییع کنندگان او، یکی کیسی و دیگری فورمارک، کارمند شاهین و همان کس بود که در مارس ۱۹۸۰، در هتل می فلور، کیسی را به جمشید هاشمی معرفی کرده بود.

با وجود دست پری که داشتند، برادران هاشمی تصور مقابله کردن با حکومت امریکا و رئیس سیا را هیچ به دماغ راه نمی دادند. این برادران تصور خرافی از قدرت امریکا در سر داشتند. بخود اجازه می دادند در سایه این قدرت فعالیت کنند، اما رودروئی با آن را خودکشی می دانستند. این امر که سیروس هاشمی تصمیم گرفت با گمرک همکاری کند و زبان خود را درباره کارهای مخفی که در آنها شرکت داشت، ببندد، منس او را بخوبی نشان می دهد.

در ۲۱ ژوئیه ۱۹۸۶، سیروس هاشمی، در پی بیماری اسرارآمیز دو روزه ای، در لندن، مرد. بیماری او را سرطان خون بس نادری تشخیص دادند. مرگ او، دو روز بعد از یک بازی تنیس طولانی و یک هفته بعد از معاینه پزشکی روی داد. بسیاری از دوستان و بستگان او بر طبیعی بودن مرگ او شک دارند. کالبدشکافی "علامتهای تزریق را در بازوی او نشان داد. جاهای تزریق کبود بودند". اما پزشکی که جسد را معاینه کرد، دلیلی برای شک کردن در مرگ او بر اثر سرطان خون، نیافت. هاشمی مرد بدون آنکه مصاحبه ای کند و از نقش خود و اطلاعاتی که درباره دیدارهای پاریس داشت، حرفی بزند. غیر از جمشید هاشمی، منابع بسیاری براینند که سیروس هاشمی در دیدارهای پاریس شرکت داشته است.

چرا بن مناش زبان به افشای اسرار گشود؟

یکی از منابع، آری بن مناش است. من با او، نخست در نوامبر ۱۹۹۰، در نیویورک، دیدار کردم. وی ادعا کرد که گزارشهای دستگاه اطلاعاتی اسرائیل را درباره دیدارهای مادرید، دیده است و جزئیاتی از این دیدارها را شرح کرد. همچنین، او گفت جزء گروهی بود که اسرائیل، برای شرکت در دیدارهای اکتبر ۱۹۸۰ پاریس، فرستاده بود.

در ۱۹۸۶، در عملیات توقیف هاشمی ها، او نیز نزدیک بود توقیف بشود. بن مناش می گوید توقیف هاشمی ها و او را نورث و کیسی زمینه چیده بودند تا گروه رقیبی را خنثی بسازند. این شد که او با رجائی صمغ آبادی، گزارشگر مجله تایم تماس گرفت و بسیاری از جزئیات تماسهای محرمانه امریکا با ایران را افشا کرد. صمغ آبادی ماجرا را در ۱۹۸۶ نوشت. اما تایم قادر به ارزیابی میزان صحت آن بود و تصمیم گرفت انتشارش ندهد. ماهها بعد، نشریه لبنانی الشراع از روابط پنهانی امریکا با ایران پرده برداشت و اقتضاح ایران گیت بیار آمد.

بن مناش در ۳ نوامبر ۱۹۸۹ در کالیفرنیا، دستگیر شد. جرم او این بود که در کار فروش ۳ فروند هواپیمای C-۱۳۰ ساخت امریکا و مال اسرائیل، به مبلغ ۳۶ میلیون دلار، به ایران بود. در ۲۸ نوامبر او از اتهام تبرئه شد. چون هنگام توقیف، حکومت اسرائیل حاضر

نشد به او کمک کند، او در زندان شروع به افشای ماجرا کرد. بعد از آزاد شدن، وی ده، دوازده مصاحبه کرد و به شرح عملیات مخفی، فروشهای اسلحه و عملیات دستگاه جاسوسی اسرائیل در آمریکا و بسیاری از کشورهای دنیا پرداخت. هوشنگ لاوی نیز بر اینست که سیروس هاشمی و ویلیام کیسی را در دیدارهای اکتبر ۱۹۸۰ پاریس دیده است. وی در مارس ۱۹۸۱، اجازه اقامت دائمی در آمریکا را بدست آورد. با روی کار آمدن ریگان، بکار خرید اسلحه برای ایران مشغول شد. در دسامبر ۱۹۸۱ به اسرائیل رفت تا قطعات اف - ۱۴ را برای ایران، بخرد. ژنرال افریم پوران دستیار نظامی مناخیم بگین ترتیب دیدار او را در مجلس با بگین داد و در آنجا عکسی نیز با او گرفت. از نتایج این دیدار، یکی این شد که وی با آبراهام شویت Shavit، افسر سابق دستگاه جاسوسی اسرائیل، رابطه پیدا کرد. وی حالا شرکت ASCO را داشت که مقر اصلیش در بلژیک و شعبه اش در مالت بود. منابع خبری براینند که ASCO از آن دستگاه جاسوسی اسرائیل است. یکی از رابطهای ایرانی لاوی و ASCO در فروش اسلحه به ایران، احمد کاشانی، همان رابط بن مناش بود که در سال ۱۹۸۰ برای تسهیل خرید اسلحه از اسرائیل، به این کشور رفت.

لاوی با سیروس هاشمی در عملیات تعقیب فروشندگان اسلحه، شرکت کرد. وی بر اینست که هاشمی را کشتند چرا که وی با قبول همکاری با بازرسان گمرک، فروشندگان اسلحه و رابطه شان را لو داده بود. لاوی نیز بعد از همکاری با گمرک، از جمع فروشندگان اسلحه طرد شد و دیگر هرگز نتوانست به شغل خود بپردازد. او که مردی ثروتمند بود، روزگار را در فقر و در حالی بسر آورد که تا گلو در قرض فرو رفته بود. وی بر اثر بیماری قلبی مزم، در دسامبر ۱۹۹۰، در سن ۵۵ سالگی، مرد.

بوش در دیدارهای پاریس حضور یافت یا نیافت؟

بعثت فقدان مدارک قانع کننده، من از قضاوت دست نگاهداشتم. برای مثال، بسیاری از گزارشها رو شده اند که حاکی از حضور یافتن شخص جورج بوش، نامزد معاونت ریاست جمهوری، در گفتگوهای اکتبر ۱۹۸۰ پاریس هستند. و نیز گفته اند، ادعای حضور یافتن بوش در پاریس را بقصد بی اعتبار کردن داستان، ساخته اند. در واقع خواسته اند همان روشی را بکار ببرند که در ایران گیت بکار بردند: سؤال اصلی این شد که آیا شخص رئیس جمهوری از خرید اسلحه برای کنتراها از سود فروش اسلحه به ایران، اطلاع داشته است یا نه؟ و چون مدارک را از میان برده بودند و پویند کستر شهادت داد که از او بالاتر، مقامی در این ماجرا دخالت نکرده است، تحقیق کنگره به همینجا خاتمه یافت. خلاقاریها و کارهای غیرقانونی بسیار دیگر، بدست فراموشی سپرده شدند.

وقتی داستان " اکتبر سورپرایز " در ۱۹۸۸ در معرض اطلاع عموم قرار گرفت، حواس و مسائل ارتباط جمعی جمع این سؤال شد که آیا بوش در پاریس بوده است یا نه؟ وقتی بینه روشنی پیدا نکرد و بخصوص وقتی بوش در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۸، پیروز شد، تمام داستان بایگانی شد.

پرزیدنت بوش، با هیجان و بصراحت، تکذیب کرد که در پاریس و این دیدارها حضور یافته باشد. کاخ سفید اطلاعات درباره گذران او در آن روزها را منتشر کرد. معاون رئیس جمهوری، دان کوئیل نیز در تلویزیون WXYZ در دیترویت، در ۲۴ آوریل ۱۹۹۱، اطلاعاتی درباره گذراندن بوش در آن روزها، بدست داد. از نابختاری، این اطلاعات ضد و نقیض هستند و کافی به مقصود بوش نیستند.

کوئیل گفت: بوش تمام روز ۱۹ اکتبر را در اقامتگاه خود در واشنگتن، بدون سرویس مخفی حفاظت، به تهیه نطقی گذراند که شب هنگام ایراد کرد. اطلاعی که کاخ سفید در دسترش می گذارد، می گوید: بوش آن روز نهار را با پوتر استوارت Potter Stewart، قاضی دیوان عالی قضائی در باشگاه شری چیز کانتري خورد و بعد از ظهر به دیدار دوستی رفت و شب نطق خود را ایراد کرد. قاضی، استوارت، مرده است و هویت دوست او معلوم نگشته است. و اگر در باشگاه شری چیز، بوش با استوارت صبحانه و نهار خورده باشد (که بخلاف استوارت، او عضو باشگاه نبوده است) بخلاف اطلاع کوئیل، تقاضای سرویس مخفی حمایت می کرد.

اف. بی. آی در اوائل سال ۱۹۹۰ کوشید صحت حضور بوش را در شری چیز کانتري کلاب، بررسی کند. اینکار برای تدارک دادخواست حکومت بر ضد برنک ضرور بود. اما نتوانست حضور بوش را در آن روز و در آن باشگاه به تحقیق برساند. در دادگاه، یکی از اتهامها که حکومت به برنک وارد کرده بود، این بود که وی دروغ گفته است. ممکن است در دیدارها و گفتگوهای ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰ پاریس، شرکت کرده باشد. با وجود این، حکومت از ثابت کردن این ادعا که بوش در پاریس نبوده است، ناتوان شد.

برای حکومت معلوم کردن گذران اوقات نامزد معاونت ریاست جمهوری در آن تعطیلات آخر هفته، کاری مشکل نبود. با وجود این، تا این زمان، اینکار انجام نگرفته است. جنرال آکونینگ آفیس General Accounting Office خود تحقیق مستقلی در این باره کرد اما اجازه نیافت از محافظان مخفی بوش تحقیق کند.

در تاریخ مورد بحث، جورج بوش از سوی حزب جمهوریخواه، معاونت ریاست جمهوری شده بود، در آن روز، او با کسی که زنده باشد و بتواند شهادت بدهد. تلفنی نیز صحبت نکرده است؟ شگفت تر از همه این نیست که آیا بوش در پاریس بوده است یا نه. اینست که چرا وی نمی تواند بطور قطع ثابت کند که در پاریس نبوده است.

بعضی از شرکت کنندگان در دیدارهای پاریس بر این نظرند که بوش در آن گفتگوها حضور داشته است. شاید اشتباه می کنند و شاید اشتباه نمی کنند. مشکل است بتوان باور کرد که بوش در بحبوحه مبارزات انتخاباتی به پاریس پرواز کرده باشد. و همانقدر مشکل است بتوان باور کرد، وی از آن دیدارها و گفتگوها و توافقات، اطلاع نیز نیافته است.

آیا ریگان از توافقاتی محرمانه اطلاع داشت یا نه؟

در پاسخ این پرسش که آیا رونالد ریگان از معامله سری اطلاع داشته و در آن شرکت کرده است یا نه؟ اطلاعی جز اظهار ریگان، بهنگام بازی گلف در کالیفرنیا، در ژوئن ۱۹۹۱، در دست نیست:

ریگان: «راست اینست که من کاری غیر از آن کردم که می پرسید. کوشیدم به گروهانها کمک کنم. من برای آنها بسیار متأثر بودم و می خواستم رها شوند. این حرف که من نگران اثر آزاد شدن گروهانها بر نتایج انتخابات بوده ام، وهمی بیش نیست. کوشیدم کاری بکنم ... کوششهایی که من بعمل آوردم، تنها در جهت بازگرداندن آنها بخانه بود».

سؤال: آیا این کوششها متضمن تماس با حکومت ایران نیز بوده است؟

ریگان: توسط من، نه، نه.

سؤال: شاید توسط کسانی که فعالیتهای انتخاباتی شما را اداره می کردند؟

ریگان: «من نمی توانم وارد جزئیات بشوم. بعضی از این چیزها جزء اطلاعات سری طبقه بندی شده هستند».

با وجود حداکثر تکیه بر جنبه غیررسمی میدان گلف، ریگان، در جواب خود، معلوم کرد که متوجه اهمیت سؤال هست. او سه بار پی در پی گفت: در جریان مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۸۰، از سوی او کوشش شده است گروهانها از ایران بیرون آورده شوند. دیدارهای مادرید و پاریس، آنطور که هر منبعی وصف می کند، در واقع کوشش مستقلی بوده است برای آزاد کردن گروهانها و ممکن است آنها قصد خود را به ریگان چنان که او می گوید، وانمود کرده باشند.

سؤال اصلی کدام است؟

سؤال اصلی این نیست که آیا بوش در پاریس بوده است و آیا ریگان از معامله آگاه بوده است یا نه. سؤال اصلی اینست: آیا نمایندگان یک حزب سیاسی که در قدرت نبوده است، بطور سری و غیرقانونی، با نمایندگان یک قدرت خارجی خصم، گفتگو کرده اند یا نه؟ آیا قصدشان ناکام کردن کوششهای حکومت مشروع کشور خود بوده است یا نه؟ حتی امروز که بیش از یک دهه از آن ماجرا می گذرد، مشکل می توان تصور کرد کسانی از یک حزب مخالف با طولانی کردن دوران زندانی امریکائی هموطن خود، کوشیده باشند، موفقیت سیاسی بکف آورند. و آنچه روی داده اینست: کسانی که فعالیتهای انتخاباتی ریگان و بوش را اداره می کرده اند، یک سازمان حرفه ای بوجود آورده اند و با آن، در دمکراسی امریکا خرابکاری کرده اند.

در ماجرای ایرانگیت، گزارشی را که به ریگان داده شده بود، از بین بردند. نه مطبوعات و نه قوه مقننه نمی خواستند تا مرحله عزل یک رئیس جمهوری محبوب بروند. این شد که خود را به این قانع کردند که رئیس جمهوری نمی دانسته است و حال آنکه همان کسانی ماجرای ایران گیت را بوجود آوردند که پیش از آن "اکتبر سورپرایز" را بوجود آورده بودند.

توضیح: « سرهنگ الیویه نورث کتابی نوشته است و در آن، می گوید، به ریگان، روز به روز و جزء به جزء، فروش محرمانه اسلحه به ایران و خرید اسلحه به سود آن برای کنتراها گزارش می شد. آن بار، نخواستند جستجوی حقیقت را تا به آخر بروند. آیا در رسیدگی به افتضاح اکتبر سورپرایز تا آخر خواهند رفت؟»

ضمیمه: مقاله بهزاد نبوی* به نقل از مجله سیاست خارجی (شماره ۳، پاییز ۱۳۷۰)

پاسخهایی به نقد بیانیه عمومی الجزایر

بعد از سلام، در شماره ۴ (زمستان ۱۳۶۹) مجله سیاست خارجی مقاله ای تحت عنوان « دیوان داوری ایران - ایالات متحده» منتشر شده که طی آن با اشاره کوتاهی به سوابق تاریخی دخالت آمریکا در ایران و علل تصرف لانه جاسوسی، بیانیه الجزایر و اجرای آن مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. ضمناً، با استفاده از فرصت، موضوع حکمیت یا داوری نیز مورد تجزیه و تحلیل واقع شده و در این مورد تن در دادن به داوری مرضی الطرفین، ترتیب رسیدگی به دعاوی، و همچنین محل دیوان، مورد انتقاد قرار گرفته است. متأسفانه بنده با وجود دریافت مجله مزبور، تا زمان انعکاس مطالب آن به طور کامل، در یکی از روزنامه های یومیه، فرصت مطالعه آن را نیافتیم. ولی پس از مطالعه، درج آن را به دلایلی که متعاقباً بیان خواهیم داشت، به فال نیک گرفتیم، گرچه در بادی امر ممکن است این تلقی به وجود آید که درج چنین مطالبی در نشریه ای که صاحب امتیاز آن وزیر محترم امور خارجه است، به منزله تأیید دیدگاههای مندرج، توسط دولت جمهوری اسلامی باشد.

به نظر بنده، درج مقاله فوق الاشعار، پس از یک سکوت طولانی، فرصتی را به دست داده که بتوان با همکاری مسئولان محترم مجله سیاست خارجی، آنچه را که سالها به دلایل مختلف از دید عموم و خصوصاً محققان و صاحب نظران مکتوم مانده مطرح و به بررسی عمیق تر بیانیه الجزایر پرداخت. این جانب، به دلیل نقشی که در مذاکرات مربوط به حل و فصل مسئله گروگانها داشته است، از این فرصت استفاده کرده، ابتدا مقدماتی را به نظر خوانندگان محترم رسانده، سپس به بررسی اجمالی نقد بیانیه، نقد ارجاع اختلافات به داوری و نقد بیانیه در اجرا (که در مقاله آمده است) خواهد پرداخت.

* - مهندس بهزاد نبوی وزیر مشاور در امور اجرایی کابینه شهید رجائی و مسئول مذاکرات مربوط به بیانیه الجزایر بوده و در حال حاضر مشاور وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و کارشناس مرکز تحقیقات استراتژیک می باشد.

الف) نکات کلی

۱- مذاکره درباره حل و فصل مسئله گروگانها و تصویب و امضای بیانیه ای در این زمینه، توسط یک دولت قانونی، از اقدامات منحصر به فرد در سراسر جهان و در طول تاریخ بوده است و شاید جز دولت مردمی شهید رجایی که مورد تأیید امام (ره) نیز بود، هیچ مرجع دیگری یارای انجام آن را نداشت. شاید به همین دلیل بود که از زمان آغاز مذاکرات مربوط به آزادی گروگانها تا لحظه امضای بیانیه الجزایر، هیچ شخصیت حقیقی یا حقوقی داوطلب انجام این امر خطیر و سرنوشت ساز نشده و حتی کوچکترین کلامی در این زمینه بر زبان نراند (خصوصاً مخالفان بیانیه بعد از امضا، از جمله بنی صدر، رئیس جمهور وقت، برخی از اعضای دولت موقت و بعضی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی که بعدها به صف مخالفان بیانیه پیوستند). بنده بارها و خصوصاً در گزارشی که به جلسه رسمی و غیرعلنی مجلس شورای اسلامی، پس از امضای بیانیه الجزایر تقدیم کرد، اوضاع و احوال کشور در طول دوره مذاکرات فشرده در مورد حل و فصل مسئله گروگانها تا امضای بیانیه را به شرایط سیرکها، در زمانی که سیرک باز قصد وارد کردن سر خود به دهان باز شیر می کند و در آن لحظات نفس همه در سینه حبس می شود، تشبیه کرده است.

۲- این جانب به رغم همه جوسازی ها، حل و فصل مسئله گروگانها و بیانیه الجزایر را یکی از افتخارات دولت شهید رجایی و حاکی از فداکاری، شجاعت و عشق به انقلاب و رهبری دولت مزبور دانسته و ضمن اینکه نقش چندانی برای خود در این زمینه قائل نیست، همان نقش اندک را نیز از افتخارات زندگی سیاسی خویش می داند. لازم می داند به عنوان یک نکته، در این بخش، به نقل یک واقیعت تاریخی بپردازد. شهید رجایی و بنده، پیش از تصویب شرایط مجلس شورای اسلامی برای آزادی گروگانها، با آزادی گروگانها بدون محاکمه (ولو صرفاً یک محاکمه سیاسی و حتی بدون دریافت ما به ازا برای آزادی آنها)، مخالف بودیم. مع الوصف، وقتی خواست امام راحل و نظام جمهوری اسلامی را برای حل و فصل سریع موضوع، به شیوه پیشنهادی مجلس شورای اسلامی درک کردیم، با تمام توان در راه اجرای مصوبه مجلس تلاش کرده و حتی از آبروی دولت در این راه سرمایه گذاری کردیم؛ چراکه نیک می دانستیم که گروگانگیری جاسوسان آمریکایی یک عمل افتخارآمیز بود، ولی آزاد کردن آنها به هر شکل و تحت هر شرایطی، نه تنها نمی توانست برای اقدام کنندگان افتخاری به ارمغان آورد، بلکه منشاء اتهامات فراوان نیز خواهد شد و با علم به چنین پیامدی، دولت شهید رجایی و حقیر، به رغم میل باطنی خود، پای در این ورطه هولناک نهاده (۱) و می دانستیم که اگر ما داوطلب چنین کاری نشویم، ممکن است ماجرا به صورت لاینحل باقی مانده و حتی خطرات احتمالی بعدی، انقلاب و کشور را تهدید کند. امروز، بنده به این نتیجه رسیده است که اگر ماجرای گروگانگیری در زمان ریاست جمهوری کارتر حل نمی شد، هیچ بعید نبود که آمریکا همان برخوردی را که امروز با عراق می کند، در زمامداری ریگان با جمهوری اسلامی بکند. افکار عمومی غالب دولتها در سطح بین المللی (به پیروی از موضع ابرقدرتها و قدرتهای بزرگ) برای انجام چنین اقداماتی بمراتب آماده تر از شرایط اقدام علیه عراق بود.

۳- متأسفانه در طول مذاکرات، تصویب و امضای بیانیه الجزایر، وضع اداری مملکت در هم ریخته و دسترسی به اطلاعات لازم و نیروی کارشناسی قوی میسر نبود. وزارتخانه های خارجه و دارایی که می بایست بزرگترین نقش را در مذاکرات ایفا کنند، به دلیل مخالفت بنی صدر با وزیران پیشنهادی شهید رجایی، فاقد وزیر بودند، گرچه مسئولان و کارشناسان هر دو وزارتخانه در حد توان کمکهای شایانی در این زمینه کردند. بانک مرکزی، تحت سرپرستی علیرضا نویری، تقریباً از کنترل دولت خارج بوده و اگر همکاری فردی اعضای کاردان و فداکار آن نبود، اصولاً امکان ادامه مذاکرات فراهم نمی شد. از نظر وجود کارشناسان حقوق بین الملل، تیم کارشناسی فاقد امکانات کافی بود و به رغم همکاری توأم با فداکاری حقوقدانان جوان، به دلیل ضعف فوق الاشعار، بعضی از مسائل نظیر «تابعیت مضاعف» کمتر مورد توجه تیم مذاکره کننده ایرانی قرار گرفت و بعدها به علت عدم امکان پیش بینی تمام مسائل، اسباب دردسر و خرده گیری های فراوان واقع شد. به طور کلی، تیم کارشناسی که در نخست وزیری مذاکرات را پشتیبانی می کرد، از شمار انگشتان یک دست تجاوز نمی کرد و این در حالی بود که طرف مقابل فقط دهها کارشناس به همراه وارن کریستوفر، معاون وزیر خارجه وقت آمریکا در طول مذاکرات، در الجزایر مستقر کرده بود. با وجود این نابرابری واضح، آنچه به دست آمد، تنها در سایه لطف خداوند و فداکاری همان گروههای کوچک کارشناسی و به رغم کارشکنی های داخلی بود.

۴- پس از امضای بیانیه الجزایر، بر خلاف ماههای مذاکرات و حتی لحظات قبل از امضای بیانیه که همه جناحها سکوت اختیار کرده بودند (و اگر هم مطلبی مطرح کرده بودند، در جهت متهم کردن دولت به کارشکنی در حل و فصل سریع و فوری مسئله بود)، با هوجبگیری و سروصدای فراوان، زبان به انتقاد از بیانیه گشوده و حتی تهمت خیانت به دولت زدند. متأسفانه، در رأس این عده، رئیس جمهور وقت، بنی صدر، قرار داشت که علاوه بر طرح مسئله در مصاحبه ها و مقالات متعدد، رسماً و علناً علیه شهید

رجایی و بنده اعلام جرمی تسلیم قوه قضاییه کرد (۲). روزنامه های انقلاب اسلامی (ارگان بنی صدر) و میزان (ارگان نهضت آزادی)، نیز طی دهها شماره، به نقد و بررسی غیرمنصفانه بیانیه، همراه با هوجبگری های فراوان پرداخته و با کمک تمام طیف ضد انقلاب آن دوره، آنچنان جوهرپاشی کردند که اقدام افتخارآمیز دولت شهید رجایی خیانتی جبران ناپذیر معرفی شده که کسی یارای دفاع از آن را نداشته باشد.

دولت شهید رجایی نیز چون یک طرف ماجرا رئیس جمهور قانونی کشور بود، فداکارانه سکوت اختیار کرده و نمی توانست ماهیت برخوردهای فوق الذکر و برخورد کنندگان را برملا کند. جوسازی ها و دروغ پردازی ها علیه دولت و سکوت مزبور که مصداق «سنگ را بسته و سگ را باز کرده اند» بود، کار را به جایی رساند که حتی در بین دوستان دولت شهید رجایی نیز شبهات جدی ایجاد شد. با توجه به چنان شرایطی، شهید رجایی و بنده به دیدار حضرت امام (ره) رفته و از ایشان درخواست کردیم که به دولت اجازه پاسخگویی به رئیس جمهور داده شود. ایشان مصالح نظام و ضرورت عدم درگیری دولت با رئیس جمهور را به ما گوشزد کرده و اجازه مقابله و پاسخگویی ندادند (۳). با توجه به دستور فوق الذکر، امکان روشنگری افکار عمومی تا سقوط بنی صدر، از دولت سلب شد و تنها به گزارش ۴ ساعته در جلسه رسمی و غیر علنی مجلس شورای اسلامی، پس از صدور بیانیه الجزایر که توسط اینجانب به عنوان وزیر مشاور در امور اجرایی داده شد، اکتفا گردید. (۴) پس از فرار بنی صدر و مشخص تر شدن ماهیت مخالفان وقت بیانیه، و با توجه به اوضاع بحرانی جامعه و کشور، پاسخگویی به اتهامات و جوهرپاشی های بنی صدر و دارودسته اش ضروری و به جا تشخیص داده نمی شد. از طرفی مسئولان و مردم نیز آنقدر مسئله با بنی صدر و هواداران وی داشتند که فرصت برخورد با موضوع کهنه شده گروگانها و بیانیه برایشان وجود نداشت و به طور خلاصه با تغییر شرایط، مسئله بیانیه دیگر مسئله روز جامعه نبود که در مورد آن بحث و گفتگوی جدیدی آغاز شود. متأسفانه، سالها بعد گروههای دیگری، به دلایل مختلف و متفاوت تقریباً همان انتقادات و مواضع مخالفان اولیه بیانیه را مطرح کردند و یک بار نیز گزارشی توسط یک کمیسیون ویژه مجلس شورای اسلامی در مورد بیانیه و پیامدهای آن به سبک و سیاق انتقادات قبلی تهیه شد که باز هم با کمال تأسف نه گزارش مزبور و نه پاسخهای لازم به آن در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی قرائت نگردید و تنها نسخی از گزارش و پاسخهای آن بین پاره ای از خواص توزیع شدو اصل گزارش به فرار اطلاع ضمیمه پرونده اعلام جرم بنی صدر از شهید رجایی و بنده گردید و به این ترتیب، دیگر هرگز فرصتی برای طرح علنی مسائل بیانیه یافت نشد. خوشبختانه، درج مقاله انتقادی فوق الذکر در مجله سیاست خارجی و به دنبال آن در دو نشریه روزانه، فرصت و فضای مناسب جهت طرح نا گفته ها و نانوشته ها در مورد مسائل مربوط به گروگانها، آزادی آنها و بیانیه الجزایر و پیامدهای آن به دست داد.

لازم به توضیح است که طی سالهای اخیر به کمک عده ای از دوستان و با حمایت دولت وقت، تلاش زیادی در جهت تدوین تاریخچه مربوط به مذاکرات انجام شده در جهت حل و فصل مسئله گروگانها کرده و اسناد زیادی را در این مورد با مشقت فراوان گردآوری نموده که بجزئی می توان ادعا کرد که اگر این تلاشها صورت نمی گرفت، بخش مهمی از تاریخ کشور و انقلاب در محاق می ماند. در حال حاضر، آمادگی وجود دارد که اسناد تاریخی مزبور از طریق آن مجله و یا طرق دیگر در اختیار محققان و صاحب نظران قرار گیرد.

۵- آیا مصوبه مجلس شورای اسلامی در مورد حل و فصل مسئله گروگانها قانونی بوده است؟ در جای جای مقاله منتشره در آن مجله محترم و همچنین در برخی گزارشهای دیگر، از مصوبه مورخ ۵۹/۸/۱۱ مجلس شورای اسلامی نام برده شده و مفاد بیانیه الجزایر با شروط مندرج در مصوبه مذکور تطبیق داده شده و سپس به طور غیرمستقیم نتیجه گیری شده است که نتایج حاصل از بیانیه الجزایر با شرایط فوق الذکر مطابقت نداشته و یا در حد مطلوب نبوده است. البته، این اقدام نویسنده مقاله مورد بحث، مسبوق به سابقه قبلی است. پس از امضا و شروع به اجرای بیانیه الجزایر، موضوع مصوبه مورخ ۵۹/۸/۱۱ مجلس شورای اسلامی و شروط مندرج در آن، از جمله مسائلی بوده که همواره مورد استناد قرار گرفته و مخصوصاً از طرف جناحهای مخالف (که در هر دوره تفاوت کرده و اولین جناح بنی صدر و نهضت آزادی بوده است)، درباره آن تفاسیر گوناگون به عمل آمده است. در مقاله مزبور و نیز گزارشهای دیگر، سعی بر این بوده است که مصوبه مزبور را به عنوان «قانون» تلقی کرده و با تأکید بر اینکه مصوبه حاوی احکام غیرقابل تغییر و لازم الاجرا و قطعی است، دولت شهید رجایی را متخلف از قانون مصوب مجلس معرفی کنند.

ولی آیا واقعاً و از لحاظ حقوقی مصوبه مورخ ۱۳۵۹/۸/۱۱ مجلس شورای اسلامی «قانون» بوده است؟ در پاسخ به این سؤال و شبهه ایجاد شده تذکر موارد زیر ضروری است:

الف) در زیربخشی از مذاکرات مجلس شورای اسلامی در هنگام تصویب شرایط مجلس، به نقل از شصت و سومین جلسه علنی دوره اول مجلس شورای اسلامی، عیناً بازنویسی می شود:

اظهارات یکی از نمایندگان خطاب به رئیس مجلس:

«... جناب عالی تصریح فرمودید که این (منظور مصوبه مربوط به آزادی گروگانها)، نه به شکل لایحه و نه به شکل طرح قانونی وارد مجلس شده است. بنابراین، اگر طرح می بود، طبعاً باید مشخص می شد که یک شوری یا دو شوری است. مثلاً، اگر طرح عادی بود، ما حالا در شور اول بودیم و بعد از رأی گیری امروز یا موافقتی که مجلس می کرد، بعد می رفت به کمیسیون باز برای شور دوم و بعد از ۵ روز دیگر می آمد. بنابراین، همان طور که آقای عسگراولادی می فرمایند، دقیقاً همین طور است و این هیچ کدام از اینها نیست...»

اظهارات رئیس مجلس در پاسخ یکی از نمایندگان:

«... این همان چیزی بود که آقای دکتر سامی خواندند و مربوط به این موضوع نیست و مربوط به لایحه است. در اینجا یک مسئله ای را امام به عهده مجلس گذاشته اند که خارج از همه معیارها داریم حل می کنیم... و ضمناً هم پیداست ان دولتی که آنجا نشسته (اشاره به دولت شهید رجایی) و می خواهد این را اجرا بکند، یک دولتی است که ما رأی اعتماد به او داده ایم، این طور نیست که بخواهد منافع ایران را با یک لفظی فدای چیز دیگری بکند.»

به این ترتیب، ملاحظه می شود که مجلس خود نیز به اینکه مصوبه مزبور نه « طرح قانونی » و نه « لایحه قانونی » بوده، مقررست و غیر از دو مورد فوق، هیچ مصوبه ای تبدیل به « قانون » نمی شود.

ب) باید دید آیا از لحاظ ماهیت و شکل نیز « مصوبه » مورد بحث ارزش حقوقی یک « قانون » را دارد؟ طبق اصل پنجاه و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می شود و مصوبات آن پس از طی مراحلی که در اصول بعدی می آید، برای اجرا به قوه مجریه و قضاییه ابلاغ می شود. بدین ترتیب، مصوبات قوه مقننه پس از طی مراحل مندرج در قانون اساسی باید به دولت ابلاغ شود و مفهوم مخالف آن این است که چنانچه مصوباتی از سوی قوه مقننه صادر شود که مراحل معینه در قانون اساسی را طی نکرده باشد، نمی تواند عنوان مصوبات لازم الاجرای قوه مقننه را پیدا کند.

همچنین طبق اصل شصت و پنجم قانون اساسی، مصوبات لازم الاجرای قوه مقننه الزاماً نمی تواند از صورت طرح و یا لایحه خارج باشد. طبق اصل نود و سه و نود و چهار قانون اساسی، تأیید شورای نگهبان نسبت به کلیه مصوبات مجلس جهت یافتن اعتبار قانونی، ضروری است. حال باید دید که مصوبه مورد بحث از لحاظ شکلی چگونه بوده است:

۱- در حالی که قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی به طور کلی ابتدا به صورت طرح یا لایحه توسط نمایندگان مجلس و یا دولت به مجلس تقدیم می شود و مورد بررسی و اتخاذ تصمیم قرار می گیرد، مصوبه مذکور صرفاً به صورت نظریه کمیسیون بررسی مسئله گروگانها در مجلس مطرح بوده است.

۲- قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی، پس از تأیید شورای نگهبان یا طی مهلت قانونی با امضای ریاست مجلس شورای اسلامی به نهاد ریاست جمهوری اعلام و از طریق رئیس جمهور جهت اجرا به دولت ابلاغ می شود.

طبق ماده یک قانون مدنی، مصوبات مجلس شورای اسلامی به رئیس جمهور ابلاغ و وی نیز ظرف ۵ روز آن را امضا و به دولت ابلاغ می کند و دولت موظف است ظرف مدت ۴۸ ساعت آن را منتشر نماید.

بر اساس ماده ۳ قانون مدنی، انتشار قوانین باید در روزنامه رسمی به عمل آید. طبق سوابق موجود، مصوبه فوق الذکر هیچ یک از مراحل فوق را طی نکرده است و دولت صرفاً از طریق نامه شماره ۵۲۷۱۶ مورخ ۵۹/۹/۸ (تقریباً یک ماه پس از تصویب مصوبه و شروع اقدامات دولت) اداره کل قوانین مجلس شورای اسلامی، رسماً در جریان مصوبه قرار گرفته است (پیوست شماره ۱) که بالطبع، صرفاً یک نامه اداری بوده و اصولاً اداره قوانین حق ابلاغ مصوبات مجلس، آن هم به وزیر مشاور در امور اجرایی را نداشته است، نامه مزبور ابلاغ قانونی تلقی نمی شود.

۳- بالاخره، آیا اصولاً گروگانگیری و یا آزادی گروگانهایی که توسط مردم نگهداری و کنترل می شوند، می توانست « وظیفه قانونی » هیچ دولتی به حساب آید و آیا اصولاً مجلس شورای اسلامی قانوناً می توانست دولت را ملزم به اجرای چنان مصوبه ای بکند؟ اگر چنین بود، چرا کمیسیون ویژه حل و فصل مسئله گروگانها، پیش از تصویب رهنمودهای مربوط به آزادی گروگانها، وزیر مشاور در امور اجرایی را به عنوان نماینده دولت وقت دعوت و از وی سؤال می کند که آیا اگر مجلس شورای اسلامی مواردی

را در این زمینه تصویب کند، دولت آنها را اجرا خواهد کرد؟ (سؤال رئیس کمیسیون از این جانب به عنوان وزیر مشاور در امور اجرایی در جلسه مذکور).

۴- با توجه به موارد فوق الذکر، مصوبه مورخ ۵۹/۸/۱۱ صرفاً یک اعلام نظر، اعلام موضع و رهنمود مجلس شورای اسلامی به دولت بود (که خود مبتنی بر رهنمود امام (ره) به مجلس است) که دولت می توانست و می بایست در چارچوب آن به تشخیص خود نسبت به انتخاب روشهای مناسب اجرایی اقدام کند.

در خانمه این مبحث، توجه خوانندگان، علی الخصوص صاحب نظران، محققان و حقوقدانان را به این نکته جلب می نماید که چنانچه مصوبه ۵۹/۸/۱۱ مجلس حکم قانون لازم الاجرا را داشت، چگونه همان مجلس در تاریخ ۵۹/۱۰/۲۴ لایحه مربوط به حل و فصل دعاوی را که از نظر شکلی در تعارض با شروط مجلس است، تصویب می کند؟ مذاکرات مفصل انجام شده در هنگام تصویب لایحه مزبور در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، وجود اختلافات شکلی متعدد فی مابین مصوبه ۵۹/۸/۱۱ و عملیات اجرایی انجام شده توسط دولت را که صریحاً به اطلاع مجلس رسیده است، نشان می دهد و تصویب لایحه حل و فصل دعاوی توسط مجلس، نشانه ای از تأیید عملیات اجرایی (حداقل از نظر شکل) توسط مجلس بوده است.

به رغم تمام توضیحات فوق الذکر، به شهادت کلیه سوابق موجود، دولت شهید رجایی نهایت کوشش خود را جهت منظور کردن جزو جزو نظرات و تصمیمات مجلس شورای اسلامی، یعنی مصوبه ۵۹/۸/۱۱، در بیانیه به کار برده است. مضافاً اینکه معمولاً اجرای مو به موی مصوبه در مواردی با اهداف کلی نظام و مجلس شورا مغایر بود. از جمله اینکه در مصوبه آمده است که در صورت تحقق کامل شرایط ایران، گروگانها آزاد شوند و اگر بخشی از شروط تحقق یافت، متناسب با شروط تحقق یافته، تعدادی از گروگانها آزاد شوند. اگر قرار بود این بخش از مصوبه مو به مو اجرا شود، هنوز هم تعدادی از گروگانهای آمریکایی در طهران نگهداری می شدند و آیا این نقض غرض نبود؟ و آیا انجام این امر در اوضاع و احوالی که بر جامعه حکمفرما بود، می توانست مصالح کشور و نظر امام (ره) را تأیید کند؟

۶- نقش وزیر مشاور در امور اجرایی در جریان حل و فصل مسئله گروگانها و بیانیه الجزایر: در چند جای مقاله از وزیر وقت مشاور در امور اجرایی به عنوان «مسئول وقت حل و فصل مسئله گروگانها»، «وزیر وقت مشاور در امور اجرایی مسئول امور گروگانها»، و «مسئول وقت کمیسیون امور گروگانها» نام برده و به عمد یا به سهو تلاش شده که مسئولیت حل و فصل مسئله را یکسره به عهده وزیر مشاور در امور اجرایی کابینه شهید رجایی بگذارد. گرچه این جانب (همان طور که در بخشهای قبلی نیز مطرح کرد)، شرکت در مذاکرات مربوط به حل و فصل مسئله گروگانها و داشتن نقش در این مورد یعنی یکی از بحرانیهای پیچیده تاریخ انقلاب اسلامی را، یکی از افتخارات زندگی سیاسی و مبارزاتی خود دانسته و می داند، مع الوصف، توضیح موارد زیر در جهت روشن شدن اذهان، خالی از فایده نیست:

واقیقت قضیه این است که پس از طرح مصوبه مجلس در جلسه هیئت وزیران، وزیر مشاور در امور اجرایی به عنوان نماینده دولت جهت انجام مذاکرات و اتخاذ روشهای اجرایی برای حل و فصل مسئله گروگانها و مسائل حقوقی و مالی بین ایران و آمریکا انتخاب شد. در کلیه مراحل مذاکرات مزبور، این جانب با داشتن سمت وزیر مشاور در امور اجرایی صرفاً به عنوان نماینده دولت عمل کرده و این حقیقت در کلیه صورت مذاکرات هیئت وزیران به طور دقیق منعکس است. (۵) همچنین اشاره به این نکته ضروری است که کلیه مراجع عالی مملکتی از جمله دفتر حضرت امام، سران سه قوه، هیئت رئیسه و کمیسیونهای ذیربط مجلس شورای اسلامی، هیئت وزیران و ... علاوه بر اینکه به صورت مکتوب در جریان جزو جزو مذاکرات و مواضع اتخاذ شده از سوی مذاکره کنندگان و نتایج حاصله قرار می گرفتند، طی چند ملاقات با حضرت امام (ره) و در جلسات سران سه قوه (که در آن زمان بدون حضور رئیس جمهور وقت و با شرکت شهدای گرانقدر، بهشتی و رجایی، حجت الاسلام و المسلمین آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس وقت مجلس و این جانب به طور منظم و هفتگی تشکیل می گردید)، پیشرفت مذاکرات و مشکلات احتمالی مطرح و از ایشان رهنمودهای لازم دریافت می شد. (۶)

نهایتاً و پس از جمع بندی کلیه اقدامات و نتایج، شهید رجایی، نخست وزیر وقت، مصوبه ۵۹/۱۰/۲۵ دولت را طی نامه شماره ۶۴۵۳۰ مورخ ۵۹/۱۰/۲۰ به این جانب ابلاغ کرد و دستور داد «بیانیه ها، اسناد، مدارک و مکاتبات مربوط به شرایط آزادی پنجاه و دو آمریکایی گروگان نزد ملت ایران ...» را که به تصویب دولت جمهوری اسلامی ایران رسیده بود، «امضا و مبادله» کند (پیوستهای شماره ۲ و ۳).

در خاتمه این بحث، می تواند بجرئت ادعا کند که زمانی که حقیر نمایندگی دولت را در این امر خطیر و حساس، آن هم با حداقل امکانات موجود در کشور به عهده گرفت، هیچ احدی داوطلب و حتی آمادگی پذیرش مسئولیت مذکور را نداشته و بسیاری افراد، حتی حاضر به همکاری و ارائه مشورتی در این زمینه نبودند - «دیوانه یا برهنه از آب گذشت». (۷)

ب) پاسخهایی به «نقد بیانیة عمومی»

در قسمت اول، پاره ای توضیحات، اطلاعات و اسناد عمومی در اختیار خوانندگان و صاحب نظران قرار گرفت. حال، در اینجا توضیحاتی در مورد «نقد بیانیة عمومی» مقاله مندرج در آن مجله جهت آگاهی خوانندگان تقدیم می شود:

۱- نویسنده در خصوص «نقد بیانیة عمومی» با اشاره به پاراگراف (الف) بیانیه، آزاد گذاشتن تمام سرمایه های ایران را مورد بررسی قرار داده و اعلام کرده است:

«این شرط از شروط نا حدودی تحقق یافت (۸) توضیح آنکه این بند از بیانیه با توجه به اطلاعات موجود، در زمان امضای بیانیه تحقق کامل یافت. حتی نحوه رفع اختلاف روی ارقام ۳ و ۴ (۹) نیز در بیانیه پیش بینی شده است، ماجرای ۳۰۰ میلیون دلار (۱۰) نیز ربطی به اصل پاراگراف فوق نداشته و ناشی از ضعف اطلاعات دولت و مملکت در هنگام مذاکرات و امضای بیانیه بوده است که البته، خوشبختانه بعدها تصحیح و رقم مزبور و بهره آن از حساب شماره ۳ دریافت و به حساب ایران واریز شد.

۲- در خصوص پاراگراف (ب) بیانیه، لغو ادعاهای آمریکا علیه ایران، نویسنده ضمن نقل پاراگراف مزبور، انتقاد تکرار شده «در واقع مشمول حال مدعیان آمریکایی شده است» را مجدداً تکرار کرده است. طرح انتقاد مذکور ناشی از عدم توجه به مذاکرات مربوط به بیانیه، مذاکرات مربوط به حل و فصل دعاوی در مجلس شورای اسلامی و ماهیت اختلافات ایران و آمریکا است. واقعیت این است که یکی از شروط چهارگانه مجلس شورای اسلامی، لغو کلیه ادعاهای آمریکا علیه ایران بود و هیچ بحثی از دعاوی ایران علیه آمریکا مطرح نبود. دولت شهید رجایی در جهت تحقق شرط مزبور، با بیش از صدها شکایت اتباع آمریکایی علیه دولت ایران با خواسته ای معادل میلیاردها دلار در دادگاههای آمریکا مواجه بود. دولت آمریکا این شرط مجلس را پذیرفته و در عین حال، در جستجوی راهی برای طرح دعاوی غیر مرتبط با گروگانگیری و انقلاب اسلامی اتباع خود بود؛ چرا که امکان وادار کردن اتباع به پس گرفتن دعاوی از دادگاههای آمریکا، مگر در صورت طرح دعاوی مرجع دیگر وجود داشت. (۱۱) بنابراین، در بادی امر مسئله ارجاع به حکمیت، صرفاً به منظور ایجاد مرجع جایگزین برای طرح دعاوی اتباع آمریکایی مطرح بود (۱۲) که مقرر شد دعاوی خود را از دادگاههای آمریکا پس بگیرند. بنابراین، فلسفه اینکه «داوری مشمول حال مدعیان آمریکایی شده است»، همان طور که گفته شد کاملاً روشن است و نیازی به تحقیق و کشف نداشته است! ظاهراً، نویسنده محترم مقاله و سایرین فراموش کرده اند که دعوی بر اثر آزاد کردن وجوه ایران از توقیف آمریکا و ارجاع شکایات آمریکاییها علیه ایران بود، نه بر عکس (پیش از امضای بیانیه)، در روز امضای بیانیة الجزایر، اگر اشتباه کرده و حافظه یاری دهد، تنها یک دعوی، آن هم از طرف دولت ایران علیه دولت آمریکا، مطرح بود. مع الوصف، در پاراگراف مربوط به بیانیه، دعاوی دولت علیه دولت و دعاوی متقابل دولت نسبت به اتباع، پیش بینی شده است که تقریباً در برگیرنده کلیه دعاوی ما خواهد بود. آنچه مد نظر انتقاد کنندگان و از جمله نویسنده مقاله است، احتمالاً این است که چرا دولت ایران و اتباع ایرانی حق طرح دعاوی مستقل علیه اتباع آمریکایی ندارند؟ و به طور ضمنی، القای شبهه می کنند که طرف دیگر از چنین حقی برخوردار است. در حالی که این مطلب از بی اطلاعی آنان در مورد تفاوت ساختار اقتصادی ایران و آمریکا ناشی می شود و گرنه در بیانیه، گرچه اغلب حقوق یک طرفه ای به نفع ایران در نظر گرفته شده است، در این زمینه، هر دو طرف از حقوق یکسانی برخوردار هستند، لیکن با توجه به ساختار اقتصادی آمریکا تمام مدعیان آمریکایی غیر دولتی هستند؛ در حالی که کلیه سازمانهای ایرانی طرف دعوی دولتی یا تحت کنترل دولت می باشند. منتقدان بیانیه قطعاً آگاهی دارند که دولت و مؤسسات دولتی آمریکا هیچ حقی برای اقامه دعوی علیه اتباع ایران را ندارند و همچنین است در مورد ایران که حق طرح دعوی علیه اتباع آمریکایی را ندارند و اصولاً چنین عملی از نظر حقوق بین الملل امکان پذیر نیست که دو دولت بیانیه ای را امضا کنند و اتباع خود را مجبور به حضور در یک داوری بین المللی نمایند.

در خاتمه این قسمت، لازم به یادآوری است که بسیاری از دعاوی مطروحه دولت ایران علیه اتباع آمریکا (۱۴۰۰ دعوی، ذکر شده در مقاله)، به عنوان دعاوی متقابل در داوری ثبت شده است.

در مورد پاراگراف (ب)، نویسنده مقاله با اشاره به دعاوی که در صلاحیت دادگاههای ایران بود، به تخلف آمریکا از بیانیه و خارج نکردن دعاوی مزبور از دادگاههای آمریکا اشاره کرده که به فرض صحت، اولاً ربطی به بیانیه ندارد و ثانیاً، وجود دعاوی مزبور هیچ خاصیتی برای خواهانهای آمریکایی (مدعیان) نخواهد داشت (به فرض صدور حکم محکومیت ایران در دادگاه

آمریکایی، مسئله در هیچ دادگاه بین المللی قابل طرح نخواهد بود - به دلیل تخلف از بیانیه. ضمناً باید اشاره کرد که آمریکا در عمل دهها تخلف از بیانیه داشته که تماماً در دیوان به ثبت رسیده و در دست رسیدگی است)

۳- در مورد ماده ۱ بیانیه، یعنی ضمانت عدم دخالت آمریکا در امور داخلی ایران، نویسنده مقاله ضمن نقل ماده مزبور، ادعا کرده است:

« ایالات متحده نه تنها هیچ تعهدی در عدم مداخله در امور داخلی نداده است، بلکه هیچ اعترافی، حتی به طور ضمنی و تلویحی، هم به اینکه در گذشته این کار را نموده، نکرده است. بنابراین، به نظر ما برخلاف جنجالهایی که بعد از صدور بیانیه ها به راه انداخته اند، مبنی بر اینکه آمریکا به دخالت در امور داخلی ایران اعتراف کرده و متعهد به ترک فعل از این به بعد شده است، نه آن فعل مورد اعتراف واقع شده و نه این ترک فعل تعهد گردیده است.» (۱۳)

در پاسخ بموارد زیر متذکر می شود:

اولاً، در ماده یک بیانیه « ایالات متحده آمریکا تعهد می کند که سیاست ایالات متحده این است و از این پس این خواهد بود که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، سیاسی و یا نظامی در امور داخلی ایران مداخله ننماید». جمله مزبور قطعاً و در هر مرجعی تعهد به عدم مداخله در آینده است. ولی در مورد اعتراف به مداخله در گذشته، همان طور که شهید رجایی در گزارشی رسمی خود به مجلس شورای اسلامی در جلسه علنی مورخ ۱۳۵۹/۱۱/۶ و بنده در جلسه رسمی و غیر علنی مجلس شورای اسلامی، که پس از صدور بیانیه الجزایر تشکیل شده بود، صریحاً اظهار داشته ایم، گرفتن چنین اعترافی از یک کشور (آن هم یک ابرقدرت)، به صورت رسمی و در چارچوب یک سند بین المللی امکان پذیر نبوده و نیست (مگر قدرتهای پیروز جنگ جهانی دوم از آلمان هیتلری یا متحدین جنگ خلیج فارس از عراق شکست خورده). اصولاً، هدف مجلس شورای اسلامی نیز گرفتن تعهد مبنی بر عدم مداخله در آینده بود، نگرفت اعتراف به گناه، است. نویسنده مقاله و دیگران که حتی از دور دستی بر آتش نداشته اند، طبیعی است که ندانند که انشای همین جمله (جمله مذکور در ماده یک)، به دنبال چه مذاکرات طولانی و چقدر مباحثه و مجادله امکان پذیر شده است؛ والا، اولین عبارت پیشنهادی آمریکا بسیار کمرنگ و در حد تعهد بر عدم مداخله در آینده، همچون گذشته، بود! (۱۴)

ثانیاً، برخلاف ادعای نویسنده مقاله که تنها با استناد به یک مصاحبه غیر مستند بنده با روزنامه جمهوری اسلامی، دولت شهید رجایی را متهم به برپا کردن جنجال در این زمینه کرده است، موضع همیشگی دولت شهید رجایی در مورد ماده فوق همان است که شهید رجایی در جلسه مورخ ۱۳۵۹/۱۱/۶ مجلس شورای اسلامی به شرح زیر بیان داشته است:

« در این زمینه، دولت مجری مصوبه مجلس بود که در آن از آمریکا تعهد عدم مداخله در امور داخلی ایران خواسته شده است. توضیح این مسئله ضرورت دارد که آمریکا و هیچ کشور دیگر، ولو به قیمت جان ۵۲ نفری که کوچکترین ارزشی هم برای آنها قائل نیست، هرگز حاضر به اعتراف به جرم نبوده و نخواهد بود. آنها (انتقاد کنندگان) که در گفتگوهای پنهانی از آمریکاییان یا واسطه های آنها چنین تعهداتی شنیده بودند، اگر می خواستند آنها را به روی کاغذ و با امضای رئیس جمهور آمریکا به دست آورند، حتماً ناکام می شدند.» (۱۵)

به طوری که ملاحظه می شود، اگر دولت شهید رجایی « جنجالی » هم کرده است، در جهت عکس بوده و معلوم نیست که نویسنده مقاله که ان شاءالله محقق است، چرا قصد دارد در تمام موارد به طور مستقیم یا غیر مستقیم دولت مزبور را زیر سؤال ببرد (به جای تلاش برای کشف حقایق). در ضمن، نقل جملات فوق از گزارش شهید رجایی، از این جهت مفید است که نویسنده مقاله بداند که مطالب مطروحه وی اکتشافات جدیدی نبوده و ۷ روز پس از امضای بیانیه الجزیره شهید رجایی به آن پاسخ داده است.

۴- نویسنده مقاله با طرح ماده ۴ بند ۱۲ بیانیه در مورد بازپس دادن اموال شاه سابق اظهار داشته است:

« در این مورد، عملاً چیزی که نشان از اموال شاه سابق و بستگانش داشته باشد، مسترد نشد. نه ما اطلاعی صحیح از این اموال داشتیم و نه طرف آمریکایی از حسن نیت لازم برخوردار بود تا جهت تحقق این مهم مساعدت کند. علاوه بر این، گذشت زمان، دست شاه (در زمان حیات) و بستگانش را برای هر نقل و انتقال احتمالی (اعم از صوری و غیره) باز گذاشته بود» (۱۶)

معلوم نیست که مقصود نویسنده از طرح مطالب فوق انتقاد از این ماده بیابیه است و یا تکرار عرایض بنده که خود عیناً نقل کرده و یا تأیید آنهاست؟! به هر حال، بنده باز هم برای روشن شدن بیشتر اذهان، بخشی از گزارش مورخ ۱۳۵۹/۱۱/۶ شهید رجایی به مجلس شورای اسلامی را در زیر نقل می‌کند:

« در این زمینه، دولت بارها اعلام کرده است که صورتی از اموال و دارایی‌های شاه معدوم و بستگانش را در اختیار ندارد و تلاشهای یک ساله بانک مرکزی نیز در این زمینه کوچکترین نتیجه‌ای نداشته است. بنابراین، ما خواهان چیزی هستیم که نمی‌دانیم چیست و چقدر است. ضمناً، تا یک ماه پیش، تنها یک شکایت علیه شاه و فرح و اشرف در دادگاه نیویورک داشتیم و دیگر هیچ اقدامی در مورد سایر بستگان نشده بود و لذا دارایی‌های این عده می‌توانست آزادانه نقل و انتقال یابد. آیا منقدین راهی جز آنکه دولت رفته، برای بازگرداندن چنین اموالی سراغ داشته‌اند و اگر داشته‌اند، چرا با دولت در عرض مدت یک سال گذشته مطرح نکرده‌اند؟ ... به اعتقاد دولت جمهوری اسلامی، دو بند فوق‌الذکر از مصوبه مجلس شورای اسلامی (تعهد به عدم مداخله و بازپس دادن اموال شاه)، بیش و پیش از آنکه ارزش اقتصادی و عملی داشته باشد، ارزش سیاسی دارد، والا کیست که نداند دسترسی به اموال شاه و بستگانش پس از این همه سرو صدا و هشیاری آنها کار ساده‌ای نیست و یا تضمین عدم مداخله آمریکا در ایران امری نشدنی است ...» (۱۷)

در تکمیل پاسخ به انتقادات نویسنده مقاله و دیگران در مورد بیابیه الجزایر، اطلاع از عین گزارش رسمی شهید رجایی به جلسه علنی مورخ ۱۳۵۹/۱۱/۶ مجلس شورای اسلامی را به غایت ضروری دانسته و پیوست (شماره ۴)، تقدیم می‌شود و جملاتی از آن را نیز به عنوان حسن ختام این قسمت، در زیر برجسته می‌کند.

« در هیچ شرایطی تعهداتی بیش از آنچه که این دولت از آمریکا گرفته، قابل وصول نبوده و نخواهد بود، مگر بر اساس عملکردهای سازشکارانه و یا در گفتگوهای خصوصی غیر رسمی. آنچه به دست آمده، بالاترین تعهداتی است که می‌توان از آمریکا با توجه به قوانین آن کشور گرفت. تذکر دوم اینکه هیچ تعهد اضافی آمریکا به خاطر وجود ۵۲ نفری که کوچکترین ارزشی حتی برای جانشان قائل نبود، نمی‌توان گرفت و اینکه تصور شود ما دیگر وسیله‌ای برای اعمال فشار به آمریکا نداریم، بی اساس است. (۱۸) ذکر این نکته نیز ضروری است که حتی اگر جاسوسخانه اشغال نمی‌شد، ما هرگز به گرفتن این مقدار از حقوق و دارایی‌ها و تعهد مابقی آن از آمریکا نمی‌شدیم.» (۱۹)

نه به قصد توجیه بیابیه‌ها که به بهترین وجهی از زبان شهید رجایی توجیه شده و مورد رضایت و قبول و تأیید کلیه مقامات ذریبط وقت (به استثنای بنی صدر) قرار گرفته است، بلکه به منظور یادآوری شرایط و جوی که بیابیه مذاکره و امضا شد، اهرمهای فشاری را که در اختیار آمریکا و ایران قرار داشت، در زیر به طور خلاصه به اطلاع می‌رساند:

۱- وجود مقادیر معتناهی از اموال و دارایی‌های ایران در آمریکا و نیز میلیاردها دلار سپرده ایران نزد بانکهای آمریکایی.
۲- طرح هزاران دعوی از طرف شرکت‌های آمریکائی و تأمین و توقیف میلیاردها دلار اموال و سپرده‌های ایران توسط دادگاههای آمریکا.

۳- حصر اقتصادی ایران و محرومیت ایران از دسترسی به بسیاری از بازارهای جهانی، حتی در خصوص نیازمندی‌های فوری و اضطراری

۴- تحمیل جنگی تمام عیار به ایران و نیاز ایران به آزاد کردن اموال و سپرده‌های خود
۵- شکست کارتر در انتخابات و روی کار آمدن قریب الوقوع ریگان که ایران را با جگیر و وحشی خوانده بود، مسلماً با این طرز فکر حاضر به تنظیم بیابیه‌ای شبیه آنچه که تنظیم شده، نبود.

۶- برخورداری آمریکا از پیشرفته‌ترین امکانات حقوقی و فنی و تخصصی و اطلاعاتی.

۷- تحریک و تهیج افکار عمومی دنیا علیه انقلاب اسلامی ایران و قصد به انزوا کشیدن انقلاب و نیز آمادگی افکار عمومی مردم آمریکا جهت هرگونه اقدام دولت آمریکا علیه ایران.

در مقابل، اهرمهای فشاری که در اختیار ایران قرار داشتند، عبارت بودند از:

۱- در اختیار داشتن ۵۲ نفر گروگان آمریکایی که از ارزش آن بتدریج کاسته شده بود و معلوم نبود که برای ریگان اصولاً ارزشی مگر به عنوان بهانه‌ای جهت قداره‌کشی، داشته باشند.

۲- انگیزه‌های شخصی کارتر به آزادی گروگانها قبل از ترک کاخ سفید.

نویسنده مقاله در چند جا و پس از تعریف داوری به عنوان یکی از بهترین طرق حل و فصل صلح آمیز کشمکشهای بین المللی و تأکید بر اینکه دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده « ... یک مرجع حکمیت یا داوری است که ظاهراً تمام تعریفهایی که بر له داوری آورده شده است، در خود دارد (۲۱)، اشاره کرده است:

« ... امور دیوان بر مقررات پونستیرال استوار است. به عبارتی دقیق تر، ساختار ترسیم شده برای اداره امور این دیوان داوری، همانا قوانین و مقررات کمیسیون سازمان ملل متحد در خصوص حقوق تجارت بین الملل (پونستیرال) است ... » (۲۲)

پس از ذکر مقدمات فوق، ناگهان در مقام انتقاد از این داوری بر آمده، می نویسد:

« ... آیا تن در دادن به داوری و آن هم چنین داوری بر سیل صواب بوده است یا خیر و اصولاً چه آلترناتیو یا آلترناتیوهای می توانست جایگزین آن شود. » (۲۳)

نویسنده بالاخره نتیجه گیری کرده است:

« ... این دادرسی از نوعی است که با توجه به ساختار شکلی و ماهوی آن، بعید به نظر می رسد که بتواند بر اساس عدل و انصاف استوار باشد ... » (۲۴)

در نهایت، پیشنهاد نویسنده مقاله چنین ارائه شده است:

« ... چیزی که به نظر ما می توانست جای خود را به آلترناتیوهای چون حل و فصل کلی و یکجا بدهد (ارجاع به داوری جای خود را به حل و فصل کلی و یکجا بدهد)»

در پاسخ تذکر موارد زیر مفید خواهد بود:

اولاً، توضیح این نکته ضروری است که با توجه به مواضع جنایتکارانه و تجاوزات متعدد امپریالیسم آمریکا علیه منافع و حقوق ملت ایران، خصوصاً از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا گروگانگیری، سیاست دولت شهید رجایی که مورد تأیید عموم مسئولان و مجلس نیز بود، بر قطع کلیه روابط سیاسی و اقتصادی با آمریکا قرار داشت. حال باید دید که این قطع روابط از چه طریق به شکل بهتر امکان پذیر بود و چگونه می بایست حرکت کرد که منافع و مصالح ملت ایران در نهایت محفوظ بماند. با توجه به مقدمه فوق، به فرض پذیرش پیشنهاد مبهم نویسنده در مورد « حل و فصل کلی و یکجا »ی مسائل فی ما بین با آمریکا، آیا بدون مذاکرات مستقیم و با مذاکره از طریق واسطه و همچنین بدون حفظ روابط با آمریکا، چنین کاری میسر بود؟

ثانیاً، چه کسی در آن زمان (و حتی امروز)، حاضر به چنین مصالحه ای که به هیچ وجه حتی مبانی آن معلوم و مشخص نبود، بوده و هست؟ چه مرجعی مجوز چنین مصالحه عظیم را صادر کرده بود و یا می کرد؟ (۲۵)

آیا در حالی که طرف ایرانی میزان دقیق اموال و دارایی های خود را در آمریکا، میزان ادعاهای بجای شاکیان آمریکایی را حتی با اختلافات، صد در صد نمی دانست؟ آیا در شرایطی که حتی یک ادعای طرف ایرانی برای طرح در مذاکرات با طرف آمریکایی آماده نبود؟ آیا در شرایطی که حتی مبلغ دقیق موجودی نقدی خود را در بانکهای آمریکایی نمی دانستیم؟ و در شرایطی که آمریکا با پیشرفته ترین سیستم حقوقی، مالی، بانکی و اطلاعاتی، کلیه اطلاعات را مطمئناً در اختیار داشت، حل و فصل کلی و یکجای دعاوی با آمریکا غیرممکن و غیرعقلانه نبود؟ آیا اگر چنین اقدامی در آن زمان صورت می گرفت، نویسنده مقاله و دیگران، امروز اقدام کنندگان را حداقل به « سازش و تسلیم » و « دخل و تصرف غیرقانونی در اموال عمومی » متهم نمی کردند؟! (۲۶)

بالاخره، آیا اگر « حل و فصل کلی و یکجا » صورت می گرفت و بعدها، پی به اشتباه در محاسبات خود می بردیم و یا دعاوی جدیدی از طرف ما کشف می شد (نظیر ۳۰۰ میلیون دلار پرداخت اضافی به « فدرال رزرو » آمریکا و یا ادعای ۱۲ میلیارد دلاری وزارت دفاع علیه دولت آمریکا که هیچ یک در زمان تصویب و امضای بیانیه وضع روشنی نداشتند)، به کدام مرجع باید مراجعه می کردیم؟

به نظر بنده، داوری مرضی طرفین موجود، به رغم داشتن کاستی هایی که با توجه به قوانین بین المللی و قدرت حقوقی آمریکا اجتناب ناپذیرند (حداقل بسیاری از آنها)، بهترین مرجع برای ایران جهت دفاع در مقابل هزاران دعوای مطروحه و استیفای بخش کوچکی از حقوق تضییع شده خود از یک ابرقدرت زورگو و مزدور است و اگر چنین داوری وجود نداشت، امکان دفاع در قبال این ادعاها و نیز به دست آوردن همین حداقلها هم نبود. به طور کلی، صرف نظر از قانونی بدون اقدام دولت شهید رجایی در مورد ارجاع اختلافات مالی و حقوقی آمریکا به داوری مرضی طرفین، اقدام مزبور با توجه به موارد فوق الذکر، اصولی ترین و مناسب ترین روش حل و فصل اختلافات مالی و حقوقی ایران و آمریکا در چارچوب مصوبه مجلس شورای اسلامی، بدون توسل به راه‌های سازشکارانه بود. (۲۷)

ت) نتایج اجرای بیانیه الجزایر

به نظر بنده، عملکرد بیانیه الجزایر و حل و فصل دعوای ایران و آمریکا، باید به طور مشروح توسط مسئولان ذیربط در معرض افکار عمومی قرار گیرد - « تا سیه روی شود هر که در او غش باشد».

متأسفانه به دلیل اینکه هنوز داوری مرضی طرفین در جریان می باشد و ممکن است به مواضع ما لطمه خورده و نتوانیم در برخی از دعوای به حداکثر حقوق خود برسیم، مسئولان نمی توانند بسیاری از دستاوردهای بیانیه و داوری را پیش از پایان کار داوری، به اطلاع عموم برسانند و همین امر فرصت به دست منتقدانی نظیر نویسنده مقاله داده است. از طرف دیگر، جماعتی نیز که کاری به بیانیه و داوری نداشته و به دنبال ایجاد محملهای قوی و مورد قبول برای برقراری رابطه با آمریکا هستند، دانسته یا ندانسته اموال و دارایی های بلوکه شده ایران در آمریکا را آنچنان برای مقامات مسئول کشور بزرگ جلوه می دهند که ارزش برقراری رابطه با آمریکا را داشته باشد (۲۸) و این برخورد نیز به طور غیرمستقیم این نتیجه را می دهد که بیانیه و داوری در عمل کاری انجام نداده و نفعی برای کشور نداشته است. بنده چنانچه بتواند به آمار و اطلاعات دقیق دسترسی پیدا کرده، اجازه انتشار آن را بیابد، به شماره های بعد آن مجله مقاله ای درباره عملکرد بیانیه و داوری ارائه خواهد داد و این نتایج (با وجود تمام کارشکنی هایی که توسط برخی عناصر در مراحل مختلف در کار اجرای بیانیه الجزایر و روند صحیح و اصولی داوری داشتند)، صحت عمل و حقانیت دولت شهید رجایی در حل و فصل مسئله گروگانها را به ثبوت خواهد رساند. مع الوصف، در انتهای همین مقاله نیز نکاتی را به اختصار به اطلاع می رساند. انتقادکنندگان به بیانیه الجزایر عموماً موارد زیر را محور قرار داده و می دهند:

۱- بیش از ۱۰ میلیارد دلار وجه نقد و طلا داشتیم که از آن مقدار پس از امضای بیانیه، تنها فقط ۲/۸۷ میلیارد دلار به ایران بازگشت داده شد». این رقم به عمد یا به سهو فقط به وجوه بازپس داده شده در روز آزادی گروگانها اشاره می کند. حال آنکه بر اساس اطلاعات غیر مستند بنده (به دلیل نداشتن مسئولیتی در این زمینه)، امروز تقریباً تمام وجوه فوق الذکر، غیر از اقساط بدهی های ایران به بانکهای آمریکایی (که به هر حال یکجا یا تدریجی می بایست تا امروز پرداخت می شد)، مسترد شده و یا به حساب شماره ۲ (حساب دولت الجزایر که زیر کنترل داوری مرضی طرفین می باشد)، واریز شده است و به هیچ وجه سپرده بانکی و طلایی در اختیار آمریکا نیست. مبلغ واریز شده به حساب شماره ۲ نیز در سال ۱۳۵۹، یک میلیارد دلار بوده و مبالغی نیز که در مصالحه با برخی از شرکتهای آمریکایی به دست آمده و بهره یک میلیارد دلار مزبور، به حساب فوق واریز شده است (مبلغ واریزی از طریق مصالحه ها، شاید حدود ۲۰۰ میلیون دلار باشد).

۲- « اموال و دارایی های توقیف شده ایران در آمریکا، به ایران مسترد نشده است.» باز، بنا بر اطلاعات غیر موثق بنده، قسمت اعظم اموال و دارایی های غیرنظامی شناخته شده ما به غیر از چند تابلوی نقاشی، فسیل و ... (که بازپس گیری آنها نیز مشکل اساسی ندارد)، طبق بیانیه به ایران بازپس داده شده و قسمت کمی که باقی مانده ربطی به بیانیه نداشته و ناشی از تخلف آمریکاست. آمریکا در بازپس دادن اموال باقی مانده و نیز اموال نظامی ما از بیانیه تخلف کرده و دلیل آن را نیز موضع خصمانه دو کشور نسبت به یکدیگر عنوان کرده است و به قرار اطلاع داوری نیز استدلال مزبور را نپذیرفته و به آمریکا تکلیف کرده که وجوه یا اموال نظامی توقیف شده را به ایران بپردازد که ظاهراً آمریکا هم اصل بازپرداخت وجوه مربوطه را پذیرفته است، ولی در مورد میزان آن هنوز اختلاف نظر وجود دارد. داوری و گفتگوهای جنبی در این مورد ادامه دارد. در اینجا، لازم به ذکر است که گرچه بیانیه بازپس دادن کلیه اموال و دارایی های ایران را تصحیح کرده، ولی در جریان مذاکره در مورد بیانیه، بنده در جواب شایعات وسیعی که ایران را متهم به ساخت و پاخت با آمریکایی ها و برقراری پل هوایی جهت تحویل اسلحه به ایران در قبال آزادی گروگانها می کرد، ضمن تکذیب شایعه مزبور، اعلام کرد که ما به هیچ وجه نیاز به سلاح آمریکایی نداشته و از چنان کشوری سلاح نخواهیم گرفت (۲۹) (نقل به مضمون) - که البته، این نظر دولت شهید رجایی بود که از زبان بنده بیان می شد. این توضیح از آن